



مرکز تحقیقات اسلامی

اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir

کتاب

«(صیغ العقود)»

تأليف :

حجة الاسلام والمسلمين مرحوم

آقای حاج شیخ عبدالکریم جزوی

« چاپ دوم »

از انتشارات

کتابفروشی باستی بازار دالان مدرسه صدر

حق چاپ محفوظ

اسفهان درج المرجع ۱۳۸۸

چاپ اعلام - اسفهان - ش ۷ «

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

صيغ العقود

نويسنده:

ملا عبدالکریم جزى برخوارى

ناشر چاپي:

مجهول (بي جا، بي نا)

ناشر ديڄيتالي:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۶	صیغ العقود
۶	مشخصات کتاب
۷	اشاره
۸	[عقود والایقاعات]
۱۰	مقدمه
۱۶	باب اول : در نکاح دائم
۱۶	اشاره
۲۰	طریق اجرای صیغه با وکالت یکی از زوجه و وکالت یکی از زوج بدون واسطه و این طبه را قبل از اجرای صیغه بخوانند
۵۱	باب دوم : در طریقه متعه
۵۹	باب سوم : در تزویج کنیز و غلامان و تحلیل
۶۲	باب چهارم : در طلاق و خلع ومبارات
۷۳	باب پنجم : در صلح
۷۸	باب ششم : در اجاره است
۸۰	باب هفتم : در وقف است
۸۰	اشاره
۸۳	آداب وقف نمودن
۸۴	باب هشتم : در سکنی و عمری ورقبی و حبس
۸۷	باب نهم : در بیع
۹۴	باب دهم : در ضمان وکفاله وحواله و شرکت و مضاربه
۹۸	باب یازدهم : در مزارعه و مساقات
۹۸	اشاره
۱۰۵	در صیغه توبه است
۱۰۶	درباره مرکز

سرشناسه: گزی برخواری، عبدالکریم بن مهدی، ق 1339 - 1260

عنوان و نام پدیدآور: ... صیغ العقود/ تالیف عبدالکریم جزی

مشخصات نشر: اصفهان .

مشخصات ظاهری: [99] ص

وضعیت فهرست نویسی: فهرست نویسی قبلی

یادداشت: چاپ دوم

شماره کتابشناسی ملی: 37227

کتاب

((صیغ العقود))

حجة الاسلام والمسلمین مرحوم آقای حاج شیخ عبدالکریم جزی

« چاپ دوم »

از انتشارات

کتابفروشی باستی بازار دالان مدرسه صدر

حق چاپ محفوظ

اصفهان رجب المرجب 1388

چاپ اسلام - اصفهان « ش 7 »

خیراندیش دیجیتال: انجمن مددکاری امام زمان (عج) اصفهان

ویراستار کتاب: خانم نرگس قمی

[عقود والایقاعات]

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ عَاقِدِ الْعُقُودِ وَ مَوْفِي الْعُهُودِ وَمُنْجِي الْعُقُودِ الَّذِي جَعَلَ لِكُلِّ شَيْءٍ حَدًّا وَ لَيْسَ هُوَ بِذِي حَدٍّ مَحْدُودٍ وَ لَمْ يَتَّخِذْ صَاحِبَةً وَ لَا وَلَدًا
وَ أَوْجَدَ كُلَّ مَوْجُودٍ وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى الرَّسُولِ الْمَحْمُودِ عِبْلَةَ كُلِّ مَوْجُودٍ وَ غَايَةَ كُلِّ مَقْصُودٍ مَقْتَنِينَ قَانُونَ نِظَامِ عَالِمِ الْوُجُودِ وَ مُؤَسِّسِ
أَسَاسِ اِزْتِبَاطِ الْعَيْبِ وَ الشُّهُودِ وَ آلِيهِ

ص: 2

الْعُرُّ الْمَيَّامِينَ مُظَاهِرِ الْإِفَاضَةِ وَالْجُودِ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَهَالِي الْكُفْرِ وَالْجَحُودِ

اما بعد چنین گوید این بنده محتاج بعفورب رحیم ابن الحاج ملا مهدی الجزی الاصفهانی عبد الکریم علی الله عنهما وبوئهما فی جنات النعیم که چون صیغ عقود و ملاحظه جهات احتیاط در مسائل موارد آن از امور مهمه شریعت است و کسانی که دخیل در این امور هستند از پیشوایان و ملاحی دهات و محررین بلکه بسیاری از فضلا از جهاتی غفلت داشته وصیغ العقود هائی که علما نوشته اند و بسیار است و بعضی از آنها مشتمل بر تحقیقات و مسائل و فوائد کثیره است

خیلی جهانی را که باید ملقت نموده و صوری را که غالباً فعلا محل حاجت ملاحی عجم است از صور

ص: 3

توكيل و اجراى صيغ بوكالت يا وكالت در توكيل دارا نبود لذا بجهت اجابت ملتمس احبا در ايام تعطيل درس در مقام تاليف اين رساله بر آمده اميد است مورد انتفاع عام شود و اين عاصى را از دعائى خير در حيات و ممات فراموش نفرمايند و بالله استعين انه خير معين و در آن مقدمه و چند بابست

مقدمه

بدان كه عمل ها و معاملاتى كه مردم واقع مى سازند كه از قبيل عبادات نباشد هر گاه دو طرف دارد كه ايجاب و قبول باشد مثل بيع و صلح و اجاره و مزارعه و مساقات و هبه و عاريه و وكالت و نكاح و امثال آن اينها را عقد مى گويند كه بمعنى بهم بستن است و آنها كه بيك طرف باشد ايقاع مى گويند مثل طلاق و عنق و امثال اينها و بعضى معاملات هست كه بملاحظه در عقد مذكور مى شود و بملاحظه در ايقاع مثل خلع و مبارات و وقف و غير اينها و در بيان عقود

ص: 4

مثل وکالت و وصایت و عاریه و امثال اینها که از قبیل اذن در چیز است چندان اهمی در صیغ آنها نیست چه بهتر تعبیری که واقع شود حاصل می شود و انشاء الله اشاره بآنها هم می شود

دیگر آن که چه عقد و چه ایقاع باید با قصد انشاء واقع شود که بی قصد انشاء محض صیغه های آن عقد و ایقاع نیست و انشاء مقابل اخبار است که بمعنی ایجاد چیزی است و این قصد انشاء چیزی است که شخص که اجراء صیغه می کند و معامله واقع می سازد همین فهمیده تکلم کند از این انشاء منفک نخواهد شد چون تمام این عوام که خرید و فروش یا معاملات دیگر می کنند بفرزبانانی که باشد انشاء می کنند در مقام خرید و فروش که می گوید فروختم دیگری می گوید خریدم انشاء می کند یعنی ایجاد خرید و فروش می کند واضح است که خبر نمی دهد که از پیش فروخته یا خریده یا خبر آنکه حالا فروخته یا خریده در عربی بهمین

ص: 5

نحو می گوید بعت ما عهد بما عهد یعنی فروختم آن چیز معهود را باین وجه معهود خریدار می گوید اشتریت هکذا یعنی خریدم بهمین نحو بهمان نحوی که بفارسی معامله می کنند بعربی معامله می کنند در نکاح و تزویج هم چنین است همان نحو که می گوید بزنی دادم فلانه را بفلان بفلان قدر مهر آن طرف می گوید قبول کردم که با هم صحبت می دارند و معامله واقع می سازند بهمین نحو در عربی هم می گوید أنكحتُ فلانه من فلان جواب می گوید قبلت لفلان هکذا که هر گاه عرب هم نیستند کأنه دو نفر عرب با هم صحبت می دارند

وزن و شوئی ما بین واقع می سازند و او همین اندازه عربی یاد گرفته باشند و حرف بزند و حقیقت لغویّه نکاح که عقد است یا وطی ندانند و تمیز حقیقت و مجاز ندهند ضرر ندارد همین قصد زن و شوئی را نماید بنحوی که معهود بین العوام است صحیح است و هر قدر سواد عربیت او و قاعده نحو و صرف و

ص: 6

ترکیب را بدانند بهتر و بی اشکال تر می شود

ولی اگر تمیز فاعل و مفعول در مقام ترکیب اصطلاحی ندهد مثل عوام عرب که می فهمند چه می گویند و چه می کنند و این قاعده ها را نمی دانند عیبی ندارد .

پس عمده آن است که بفهمند چه آن است که بفهمند چه می گویند و صحبت بدانند و معامله واقع سازند و از حیث قرائت و اعراب در مقام تصحیح برآید که حا را ها نگوید

مثلا و اعراب را هم صحیح کرده باشد و اجراء صیغه نماید و توجه او در هنگام اجراء صیغه بدقت در قرائت نباشد که از گفتگو و معامله خارج شود و اگر صیغه ها را مسلط خود کند و بقرائت و آداب بخواند

مثل خواندن قرآن و در دل هم در این حال قصد کند ایجاد علقه زوجیت می کنم که در دل بگذرانند معلوم نیست فائده داشته باشد

ص: 7

اگرچه واقع آن همین است که بهمین صیغه ها و کلمات که می گویند ایجاد علقه زوجیت می کنند و همان صحیح است که قصد انشاء همین است که ایجاد علقه کند بهمین صیغه و قصدش ایجاد زن و شوئی باشد

و هم چنین در صلح و بیع و غیر اینها ایجاد همان چنانچه اگر قصدش آن باشد که بهمۀ این چند صورت ایجاد کند باز مشکل است که خیال کند بهمۀ این صیغه ها با هم زوجیت را موجود می کنم

نه اینکه همان يك صیغه که مثلاً اول می گوید یا بعد احتیاطاً می گوید باشد و این تکرارها بملاحظه آنکه آن نحوی که در زمان پیغمبر و ائمه علیهم السلام و بزبان آنها استعمال می شده جاری شود و اگر

در اول غفلی شده باشد در ثانی با التفات باشد و بشود و هکذا و عمده ذکر این صیغ برای آنست که آن ملا هائی که سواد زیاد ندارند که خود منصرف باشند

ص: 8

بلکه بسیاری از فضلا بدون آن مرتب و مرکب کرد نشان بر وجه صحیح مشکل است یا غفلت می کنند.

لذا متعرض اقسام کثیره که محل حاجت است مناسب است و چون مناسب و متعارف و ممدوح که هنگام خواستگاری و هنگام اقرار گرفتن از دختر هنگام اجراء صیغه عقد که عمده آنست خطبه خوانده شود .

ما انشاء الله چند خطبه از منقول و غیر منقول در این بین ها درج می کنیم هر کدام را در هر يك بخوانند مناسبست حتی خطبه اولی رساله که انشاء خود حقیر است و بعضی مقدمات دیگر در بین درج می شود .

ص: 9

بدانکه صیغه مسلّمه نکاح انکحت و زوجت می باشد و در طرف قبول قبلت تنها کافست و قبلت النکاح که متعارف است صحیح و بهتر اگر چه قبلت الانکاح و قبلت الزوجیه مثلا صحیح است و تزوجت هم در قبول گفته می شود و انکحت بمفعول ثانی بنفس صحیح است در قرآن مجید است أنکحک احدی ابنتی هاتین و متعدی بمن هم در استعمالات عرب و فقهاء و اخبار مسلم است و بسیار

اگر چه در فارسی که ترجمه شود متعارف نیست بگویند بزنی دادم فلانه را از فلان بلکه غلط است و لازم نکرده ترجمه های فارسی مطلقا با عربی ها مطابق شود و متعدی بلام مشهور است و با معنی مناسبت و اما تعدی بیاء جمعی انکار کرده اند و بعضی تصحیح

کرده اند بهمان سه قسم استعمال شود بنفس و من و لام و اما تزویج تعدی او بمفعول ثانی بنفس و بیاء در قرآن است زوجناکتها و زوجنا هم بحور عین و بمن در استعمال عرب و فقها و اخبار بسیار در تعقیب نمازها وارد است و زوجنی من الحور العین و بلام هم متعارفست و مشهور

پس تزویج بچهار قسم استعمال میشود و تقدیم زوج بر زوجه و زوجه بر زوج جایز است و لازم نکرده تشخیص آنکه مفعول اول زوج است ولو مؤخر شود چون اخذ و گیرنده است و مفعول ثانی زوجه چنانچه بعضی اختیار کرده اند و نه عکس چنانچه ببعضی ملاحظات چنین میآید و ظاهر معروف هم این است و نه هر کدام اول مفعول اول باشد همین استعمالات را بقصد حصول زن و شوئی بین ایشان بنماید کافیست و در اقرار شنیدن از دختر در توکیل یا اجراء صیغه بلکه آوردن

ص: 11

در خانه شوهر پاکی از حیض و نفاس و امثال آنها شرط نیست

بلی مقاربت در امست بتفصیلی که در کتب فقه و رساله ها است و چیزی که مناسبت ملاحظه و دقت کردن این است در دخترها تا ممکن شود اگر پدر یا جد پدری دارد بدون اذن آنها نباشد که جمعی از علما بدون اذن را جایز نمی دانند

بلکه اذن پدر را بعد از بلوغ هم بعضی کافی می دانند بی اذن دختر و بهر حال احوط آنست که بی اذن و رضای پدر و جد پدری که باشند نباشد یا بعد امضاء کند.

و اگر زوجه پیشتر شوهر داشته دقت شود که عقد در عده طلاق یا وفات نشود که ولو زوج و زوجه ندانند و عقد از روی جهل حاصل شود بمحض دخول که شود حرام مؤید می شود و بی طلاق باید جدا شوند عقد ثانی هم نمی شود .

ص: 12

بلی با چهل و عدم دخول عقد ثانی می شود کرد ند از عد

دیگر آنکه در ایجاب و قبول اتصال باشد عرفاً باین ملاحظه اگر در ایجاب بگوید علی الصداق متعلوم آنکحتها که در جواب بگوید قبلت النکاح انه علی الصداق

نه آنکه مثل ایجاب علی الصداق را پیش اندازد که محتمل است اتصال قبول بایجاب حاصل نشود بلی ثل سرفه و عطسه ضرر ندارد مگر زیاد طول بکشد

دیگر آنکه در هر عقدی شرط طریق تعلیق نکند ثلاً نکاح کردم اگر زوج فلان کار کند یا صلح کردم گر مصالح له چنین و چنان کند و امثال آنها که باطل دانسته اند و کذا

مثلاً وکیل کردم اگر پدرم امضا کند و غیر اینها مسئله شرط ضمن عقد که صحیح است غیر از این است انشاء الله اشاره بآن خواهد شد

ص: 13

طریق اجرای صیغه با وکالت یکی از زوجه و وکالت یکی از زوج بدون واسطه و این طبه را قبل از اجرای صیغه بخوانند

بسم الله الرحمن الرحيم

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي زَوَّجَ أَبَا نَا أَدَمَ بِأَمِينَا حَوَّاءَ فِي جَنَّتِ النَّعِيمِ وَأَكْرَمَ سَارَةَ وَهَاجَرَ بِصَحْبَتِهِ خَلِيلِ الْجَلِيلِ اِبْرَاهِيمَ وَالْفَّيْنِ زَلِيخَاءَ وَيُوسُفَ
الْكُرِّ وَأَعَزَّ بَلْقِيسَ لِسَدِّ لَيْمَانَ وَاسَلَمَتِ اللّٰهُ الْعَلِيمِ وَشَرَوْ خَدِيجَةَ الْكُبْرَى بِصَحْبَتِهِ حَبِيبِهِ الْمُصَدَّقِ صَا الْخَلْقِ الْعَظِيمِ وَأَعْلَى عَلِيًّا بِفَاطِمَةَ
الزَّهْرَاءِ وَزَوْجِ يَه فِي الْعَرْشِ الْعَظِيمِ بَا لَتَعْظِيمِ وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللّٰهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَإِنْ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُ

ص: 14

ذوالحلم و الكرم و التكریم صلى الله عليه وآله الطاهرين ارباب النعيم و اللعنة على أعدائهم أصححاب الجحيم أما بعد فقد كان من فضل الله على الانام ان اغتاهم بالحلال عن الحرام و قال جل شأنه في محكم كتابه و انكحوا الأيامى منكم و الصالحين من عبادكم و إنا لكم ان يكونوا فقراء يغنيهم الله من فضليه و الله واسع عليم و روى عن النبي الأكرم صلى الله عليه وآله لنكاح سنتي فمن رغب عن سنتي فليس مني على كتاب الله و سنة رسول الله صلى الله عليه وآله و منهاج أمير المؤمنين و اولاده المعصومين صلوات الله عليهم و كيل زوجه گوید بنکاح دائم دادم موکله خود فلانه دختر فلان را بموکل شما فلان پسر فلان بغلان تومان و كيل زوج قبول نمودم نکاح موکله شما را برای کل خود بهمین مهر بزوجیت دادم یا بهمسری دادم یا بزنی دادم یا بزنی و شوئی دادم از اینگونه تعبیرات بگوید در آوردن یکی از آنها یا زیادتیر بهمین نحو سابق فلانه را بغلان بمهر فلان قدر و كيل

زوج قبول زوجیت و همسری نمودم برای موکل خود به همین مهر بهمان طریق گفتگو و معامله کردن و مثلاً اگر کسی استکه در خطاب می گویند تو تو بگویند و اگر خیلی محترم است مثلاً جنابعالی یا سرکار رامثال این ها بگویند خوبست بزنی دادم فلانه را باذن خود و اذن پدرش بموکل شما بفلان مهر قبول کردم برای موکل خود فلان بهمین مهر و بملاحظه اذن پدر کافی بودن و ولایت بکلی با پدر بودن وکیل از پدر زوجه شده گویند بزنی دادم فلانه دختر موکل خود فلان را بموکل شما بفلان مهر قبول مثل سابق و بعربی وکیل زوجه گویند :
أَنْكَحْتُ مَوْلَاتِي مَوْتَلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ وَكَيْلُ زَوْجِ قَبَلْتِ النِّكَاحَ لِيَمُو كَلِّي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ أَنْكَحْتُ مَوْلَاتِي مِينَ مَوْتَلِكِ عَلَى
الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ قَبِيلَةَ النِّكَاحِ لِمَوْتَلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ أَنْكَحْتُ

موکلتی لَمُوکَلَّکَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْهُودِ قَبِيلَةَ النَّكَاحِ لَمُوکَلِّی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعْهُودِ وَدَّرْ هَرِیکْ بَعکَسْ هُمْ اُنْکِحَتْ مُوْکَلَّکَ مُوْکَلَّتِي يَا مَنْ
موکلتی بالموکلتی عَلَی الصَّدَاقِ قَبِلَتْ النَّكَاحَ یَمُوکَلِّی عَلَی الصَّدَاقِ وَ دَر هَرِیکْ کِه بَاشَد عَنْ مُوْکَلِّی بَکُوید بَجَای مُوْکَلِّی مَنَاسِبْ اَسْت وَ
طَرَفْ قَبُولْ کِه مَحْتَرَمْ اَسْت مُوْکَلَّکُمْ یَا مَنْ مُوْکَلِّیْکُمْ یَا لَمُوْکَلَّکُمْ مِی گُوید وَ گَاهِی مُوْکَلَّکَ بَمَلا-حَظْهْ وَضَعْ مَتَعَارَفْ عَرَبْ دَر اَسْتَعْمَالْ
حَقِیْقَتْ وَ دَر کَسَانِی کِه فَارَسِی تُو مِی گُویند وَ مَطْلُقْ مُوْکَلِّکَ مِی گُوید زَوْجَةُ مُوْکَلَّتِي مُوْکَلَّکُمْ عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ التَّرْوِیْحَ لَمُوْکَلِّی
عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ زَوْجَةُ مُوْکَلَّتِي یَمُوْکَلَّکَ عَلَی الْمَهْرِ الْمَعِینِ قَبِلْتُ التَّرْوِیْحَ لَمُوْکَلِّی عَلَی الْمَهْرِ الْمَعِینِ زَوْجَةُ مُوْکَلَّتِي لَمُوْکَلَّکَ عَلَی
الصَّدَاقِ الْمَعْهُودِ قَبِيلَةَ

التَّزْوِيجُ لِمَوْكَلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَسْهُودُ زَوْجَةٌ مَوْكَلَتِي مِنْ مَوْكَلِكَ عَلَى الْمَهْرِ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمَوْكَلِي عَلَى الْمَهْرِ وَعَكَسَ هَرِيكَ زَوْجَةً
مَوْكَلَكُم مَوْكَلَتِي يَا مَيْنَ مَوْكَلَتِي يَا مَوْكَلَتِي يَا مَوْكَلَتِي عَلَى الصَّدَاقِ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمَوْكَلِي عَلَى الصَّدَاقِ وَبَضْمِيرِ آوَرْدَن دُرِّ صُورَةَ غَايِبِ
بُودَن زَوْجَيْنِ أَنْكَحْتَهُمَا أَيَاهُ عَلَى الْمَهْرِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لَهُ عَلَى الْمَهْرِ أَنْكَحْتَهُمَا مِنْهُ عَلَى الصَّدَاقِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لَهُ عَلَى الصَّدَاقِ أَنْكَحْتَهُمَا لَهُ عَلَى
الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ قَبِيلَةً لَهُ عَلَى الْمَهْرِ وَعَكَسَ هَرُّ يَكُ أَنْكَحْتَهُ أَيَاهَا يَا مَيْنَهَا يَا لَهَا عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ نِكَاحَهَا لَهُ هَكَذَا زَوْجْتُهَا أَيَاهُ عَلَى
الْمَهْرِ الْمَعِينِ الْمَعَهُ وَدَقَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لَهُ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعِينِ الْمَعَهُ وَدَقَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لَهُ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَشْخَصِ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لَهُ عَلَى الصَّدَاقِ
الْمَشْخَصِ زَوْجْتُهَا مِنْهُ عَلَى

الْمَهْرُ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لَهُ عَلَى الْمَهْرِ زَوَّجْتُهُمَا لَهُ عَلَى الصَّدَاقِ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لَهُ عَلَى الصَّدَاقِ دُرٌّ عَكْسَ زَوْجَتُهُ أَيَاها يَا لَهَا يَا بِيهَا يَا مِنْهَا عَلَى الْمَهْرِ قَبِلْتُ لَهُ عَلَى الْمَهْرِ وَدُرٌّ هَرُّ يَكُ قَبِيلَةَ نِكَاحُهَا لَهُ وَقَبِلْتُ تَزْوِيجَهَا لَهُ نِيز خُوبَسْتُ وَ أَكْرَ زَوْجٍ حَاضِرٍ بَاشَدُ وَ أَوْ بَضْمِيرٍ بِهَمَانٍ صِيغَهُ هَآئِ سَابِقُهُ مِيشُودُ تَصْحِيحُ كَرْدِ وُلَى بَايِنِ نَحْوِ أُولَى اسْتُ انْكَحْتَهَا ذَا يَا مِينِ ذَا يَا لَذَا وَ زَوْجَتَهَا ذَا يَا مِينِ ذَا يَا بَذَا يَا لَذَا كُفْتَهُ شُودُ جَوَابِ قَبِيلَتِ النِّكَاحِ لَذَا وَ جَمْعُ دُوصِيغِهِ مِى كُنُنْدُ انْكَحْتُ وَ زَوْجَةً مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ يَا مَنْ مُوَكَّلَتِي يَا لَمْوَكَّلِكَ يَا بَمُوكَّلِكَ عَلَى الْمَهْرِ عَكْسَ هُمْ اُنْكَحْتُ وَ زَوْجَةً مُوَكَّلَتِي يَا مَنْ مُوَكَّلَتِي يَا يَمُوكَّلَتِي بِالْمُوكَّلَتِي عَلَى الصَّدَاقِ دُرٌّ هَمَّهُ جَوَابِ قَبِلْتُ السَّكْحَ لِمُوكَّلَتِي عَلَى الصَّدَاقِ وَ بِتَقْدِيمِ زَوْجَةٍ بِرَأْنِكَحْتُ هُمْ

می شود و با دختر بودن و جوان بودن اُنكِحَتْ الفتاة الْمُعَيَّنَةُ مِنَ الْفَتَى الْمُعَيَّنُ عَلَى الْمَهْرِ الْمُعَيَّنُ قَبْلُ الشَّكَّاحِ لِأُفْتَى عَلَى الْمَهْرِ الْمُعَيَّنِ وَ
دُرِّ بزرگ بودن اُنكِحَتْ الْمَرْثِيَّةُ الْمَعْلُومَةُ مِنَ الرَّجُلِ الْمَعْلُومِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ قَبْلُ النَّكَاحِ لِلرَّجُلِ . الْمَعْلُومِ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ زَوْجَةَ
المرثة الرَّجُلُ عَلَى الصَّدَاقِ قَبْلُ التَّزْوِيجِ لِلرَّجُلِ عَلَى الصَّدَاقِ زَوْجَةَ الْمَسَمَّاءِ مِنَ الشَّبَابِ الْمَعْلُومِ عَلَى الْمَهْرِ قَبْلُ التَّزْوِيجِ لِلشَّبَابِ عَلَى
الْمَهْرِ و از اینگونه تعبيرات هر تصرفی تواند می کند

و در دختر پدر دار که باذن پدر باشد باذنها و اذن أبيها

اُنكِحَتْهَا مِنْهُ عَلَى الْمَهْرِ قَبْلُ النِّكَاحِ عَلَى الْمَهْرِ و در هر يك از صيغه های مذكوره باذنها و اذن أبيها را بعد از اُنكِحَتْ موكلتی یا زوجت

موکلتی یا اُنْكَحَتْهَا يَا زَوْجَتُهَا که بخواهد بگوید و يك صیغه که بملاحظه ولایت پدر بر بکر کبیره باشد وکیل پدر نیز شود اُنْكَحَتْ اِبْنَتَهُ متوکلی مُوَكَّلَكَ تا اَخْرَ قَبْلَتَ النِّكَاحِ تا آخر و هرگاه جد پدری باشد باذنها و اذن جداها و ببعضی از صیغه ها می توان اکتفا کرد و این بسیار گفتن ملاحظه عظم دادن و احتیاط در آوردن باقسام استعمالات عرب و عرب و آنکه هرگاه در بعضی غفلت شود از بعض دیگر واقع شود چنانچه اشاره شد

و معلوم باد که صدق و مهر هم بفتح صاد و میم و هم بکسر صحیح است

و اگر در ایجاب علی الصداق را مقدم دارد در جواب قبیلت را باز مقدم دارد که در جواب علی الصداقِ الْمَعْلُومِ اُنْكَحَتْ موکلتی مُوَكَّلَكَ

ص: 21

قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُؤَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ گوید و در تمام صور قبَلْتُ له و قبَلتُ تنها کافست ولی وقف بسکون کند چنانچه در جواب اُنکحت قبَلتُ التزویج و با لعکس ظاهر این است که ضرر ندارد و چون متعارفست که مهر را مهر السنه می کنند که بیول قران يك مثقالی این زمان بیست و شش تومان و دو قران و نیم است که مطابق پانصد درهم است بملاحظه مطابعت سنت و کراهت سنگینی مهر و بعضی جاها چهارده تومان و دوازده تومان و امثال آن و بعضی جاها سه تون و پنجاه شاهی یا سی شاهی که گویا مانده است از زمان مجلسی اعلی الله مقامه که السنه را بیول آن زمان حساب کرده سه تومان و سی شاهی معین نموده شاید قدری بعدتر سه تومان و پنجاه شاهی شده که در بعضی ولایات متعارف است و من بعد از خانه و املاک و گوسفند و فروش و طلا و جاریه و مصحف و غیرهها باختلاف ولایات مصالحه می کنند بقدر کمی از مهر

ص: 22

اجمالاً اجراء این صیغه مصالحه هم مسطور می شود که گاهی احتراماً مثلاً پنجاه شاهی از مهرالسنه را وکیل زوجه که بنا است مقدم باشد مصالحه می کند بزوجه بان املاک و تملیکات معینه بفارسی می گوید بعد از صیغه نکاح از جانب موکله خود مصالحه نمودم بزوجه او موکل شما پنجاه شاهی از مهر را بغلان خانه و ملک و طلا و امثال آنها که معین کند جواب گوید قبول کردم برای موکل خود بهمین نحو عَنْ قَبْلِ مَوَكَلَتِي صَالِحَتْ مُوَكَّلَكَ عَمَّا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ قَبِلْتُ الصُّلْحَ لِمَوَكَلِي هَكَذَا يَا عَنْهَا صَالِحَتْهُ هَكَذَا قَبِلْتُ الصُّلْحَ عَنْهُ هَكَذَا و گاهی عکس است که از طرف زوج مصالحه می کند می گوید از جانب موکل خود مصالحه نمودم با موکله شما زوجه او فلان خانه و فلان و فلان را بمال المصالحه فلان قدر از مهر وکیل زوجه گوید قبول کردم بهمین نحو وکیل زوج گوید عَنْ قَبْلِ مَوَكَلِي صَالِحَتْ مُوَكَلَتُكُمْ عَمَّا عَاهَدُ وَ ذِكْرُ بِمَا عَاهَدُ وَ ذِكْرُ وَكَيْلُ زَوْجَهُ قَبِلْتُ لِمَوَكَلَتِي

هَكَذَا عَنْهُ صَلَاحَتُهَا عَلَيَّ مَا ذَكَرَ قَبِلْتُ الصُّلْحَ عَنْهَا هَكَذَا وَلِي مَجْمُوعٌ رَأْسُهُ مَهْرٌ قَرَارٌ دَادَنَ مِنْ جِهَاتِي إِصْلَاحٌ اسْتَبْجَهَتْ أَشْكَالُ تَعْلُقِ خَمْسَ بَرُوجِهِ وَ مَسْئَلَةُ تَنْصِيفِ فِي طَلَاقٍ وَ فَوْتٍ وَ غَيْرِ ذَلِكَ هَا وَ أُنْكَهَ وَاقِعُشَ چَينِ اسْتَبْجَهَتْ مَجْمُوعٌ مَهْرِ ذَلِكَ زَنِّ مِي بَاشَدُ كِهْ بَا وَ رَاضِي شُدِهْ

بلکه خوب است در قسم پیش بگوید بزنی دادم بفلان مهر و شرط کردم صلح آن تملیکات بفلان قدر از مهر مثلاً قسمی دیگر آنست که از طرف زوجه وکیلی در توکیل معین می شود چنانچه در دهات کوچک یا دور وایلات متعارف است که پدر دختر یا دیگری وکیل دختر می شود در توکیل ملائی در شهر یا ده دیگر زوج خودش حاضر و توکیل می کند طریق آنرا بعد از این خطبه می نویسیم و این خطبه از خطب حضرت امیر علیه السلام در تزویج زنی از بنی عبدالمطلب منقول است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَزِيزِ الْجَبَّارِ الْحَلِيمِ الْغَفَّارِ الْوَاحِدِ

ص: 24

الْقَهَّارِ، الْكَبِيرِ الْمُتَعَالِ سِوَاءِ مَنْكُم مِّنْ أَسْرَرِ الْقَوْلِ وَمَنْ جَهَرَ بِهِ، وَمَنْ هُوَ مُسْتَخْفٍ بِاللَّيْلِ وَسَارِبٌ بِالنَّهَارِ أَحْمَدُهُ وَأَسْتَعِينُهُ، وَأُوْمِنُ بِهِ، وَأَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَكَفَى بِاللَّهِ وَكَيْلًا، مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَآ مُضِلَّ لَهُ، وَمَنْ يُضِلِّ لَآ هَادِيَ لَهُ، وَلَئِن تَجَدَّ مِنْ دُونِهِ وَلِيًّا مُرْشِدًا وَأَشْهَدُ أَن لَّا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَآ شَرِيكَ لَهُ لَهُ الْمُلْكُ وَهُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ بَعَثَهُ بِكِتَابِهِ حُجَّةً عَلَى عِبَادِهِ مَنْ أَطَاعَهُ أَطَاعَ اللَّهَ وَمَنْ عَصَاهُ عَصَى اللَّهَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ كَثِيرًا إِمَامَ الْهُدَى وَالنَّبِيِّ الْمُصْطَفَى ثُمَّ إِنِّي أُوصِيكُمْ بِتَقْوَى اللَّهِ فَإِنَّهَا وَصِيَّةُ اللَّهِ فِي الْمَاضِينَ وَالْغَآئِبِينَ أَمَا بَعْدَ فَقَدِ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ تَا آخِرَ خُطْبِهِ سَابِقِهِ يَا بَا أَفْرُودِنَ بَعْضَ أَخْبَارِ دِيْغَرِ بِنِكَاحِ دَائِمِ دَادِمِ مُوَكَّلَةِ مُوَكَّلِ خُودِ فَلَانِهِ دَخْتَرِ فَلَانِ رَا بِمُوَكَّلِ شِمَا فَلَانِ بِمَبْلَغِ فَلَانِ

جواب قبول نکاح دائم نمودم برای موکل خود

ص: 25

بهمین مبلغ بزوجیت و همیشگی بدادم موکله موکل خود فلانہ را تا آخر قبول زوجیت فلانہ را نمودم برای موکل خود بهمین مهر و کذا
بزنی ہمیشگی بهمسری و امثال آنها بنحو سابق

أُنكِحَتْ مُوَكَّلَةٌ مُوَكَّلِي مُوَكَّلِكُمْ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ قَبْلَتَ النِّكَاحِ لِمُوكَلِّي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ أُنكِحَتْ مُوَكَّلَةٌ مُوَكَّلِي مِنْ مُوَكَّلِكَ عَلَى
الْمَهْرِ قَبْلَتَ النِّكَاحِ لِمُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ قَبْلَتَ النِّكَاحِ لِمُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ
أُنكِحَتْ مُوَكَّلَكُ مُوَكَّلَةٌ مُوَكَّلِي عَلَى الْمَهْرِ قَبْلَتَ النِّكَاحِ لِمُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ أُنكِحَتْ مُوَكَّلَكُ مِنْ مُوَكَّلَةٍ مُوَكَّلِي يَا لِمُوكَلَّةِ مُوَكَّلِي عَلَى الْمَهْرِ
قَبْلَتَ النِّكَاحِ لِمُوكَلِّي عَلَى الْمَهْرِ زَوْجَةٌ مُوَكَّلَةٌ مُوَكَّلِي مُوَكَّلَكُ يَا مَنْ مُوَكَّلَكُ يَا بِمُوكَلِّكَ يَا لِمُوكَلِّكَ عَلَى الصَّدَاقِ أَقْبَلَتِ التَّرْوِيجَ لِمُوكَلِّي
عَلَى الصَّدَاقِ وَدَر عَكْسِ زَوْجَةٍ مُوَكَّلَكُ مُوَكَّلَةٌ مُوَكَّلِي يَا بِمُوكَلَّةِ

مُوكَلِي يَا لِمُوكَلَةٍ مُوكَلِي يَا مَنْ مَتُوكَلَةٌ مُوكَلِي عَلَي الْمَهْرِ قَبْلُ التَّزْوِيجِ لِمُوكَلِي عَلَي الْمَهْرِ وَدَر ضَمِيرهَا بِهِمَا نَحْوُ كِه دَر سَابِق مَرْقُوم شَد
أَنْكَحَتْهَا أَيَا يَا مِنْهُ يَا لَهُ زَوْجَتُهَا أَيَا يَا مِنْهُ يَا بِهِ يَا لَهُ تَا آخِرَ أَنهَا كِه ذَكَر شَد وَ هِرْكَاهِ عَكْسِ آنِ فَرَضِ بَاشَد كِه اَز طَرَفِ زَوْجِه وَكِيْل بِلَا وَاسِطَه وَ
اَز طَرَفِ زَوْجِ كَالْتِ دَر تَوَكِيْل كِه حَاضِر نِيَسْتِ مِثْلًا وَ وَكِيْل كَرْدِه دَر تَوَكِيْل طَرِيقِ آنَا بَعْدِ اَز اَيْنِ خُطْبِه ذَكَر مِي كَنِيْمِ وَ اَيْنِ خُطْبِه اَز حَضْرَتِ
شَاهِ عَبْدِ الْعَظِيْمِ عَلَيْهِ السَّلَامُ كِه اَز حَضْرَتِ اَبِي الْحَسَنِ اِمَامِ عَلِيِّ النَّقِيِّ عَلَيْهِ السَّلَامُ شَنِيدِه مَنقُولِ اسْتِ بِسْمِه تَعَالَى

الْحَمْدُ لِلَّهِ الْعَالِمِ بِمَا هُوَ كَائِنٌ مِنْ قَبْلِ أَنْ يَدِينَ لَهُ مِنْ خَلْقِهِ دَائِنٌ فَاطِرِ السَّمَوَاتِ وَالْأَرْضِ، مُؤَلِّفِ الْأَسْبَابِ بِمَا جَرَتْ بِهِ الْأَقْلَامُ وَمَصَّتْ بِهِ
الْأَحْتَامُ مِنْ سَابِقِ عِلْمِهِ، وَمُقَدِّرِ حُكْمِهِ أَحْمَدُهُ عَلَى نِعَمِهِ، وَأَعُوذُ بِهِ مِنْ نِقَمِهِ، وَأَسْتَ تَهْدِي اللَّهُ الْهُدَى وَأَعُوذُ بِهِ مِنَ الضَّلَالَةِ وَالرَّدَى، مَنْ يَهْدِ
اللَّهُ فَقَدْ اهْتَدَى، وَسَلَكَ الطَّرِيقَةَ الْمُنْتَلَى، وَغَنِمَ الْغَنِيمَةَ

الْعُظْمَى وَمَنْ يُضَلِّ اللَّهُ فَقَدْ حَادَ عَنِ الْهُدَى، وَهَوَى إِلَى الرَّدَى. وَأَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ، وَأَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَرَسُولُهُ
الْمُصَدِّقِيُّ، وَآمِنُهُ الْمُؤْتَمِنِيُّ، وَبَعِيثُهُ بِالْهُدَى أَرْسَلَهُ عَلَى حِينِ فَتْرِهِ مِنَ الرُّسُلِ وَإِخْتِلَافِ مِنَ الْمَلَالِ وَإِنْقِطَاعِ مِنَ السُّبُلِ وَدُرُوسِ مِنَ
الْحِكْمَةِ، وَطُمُوسِ مِنَ أَعْلَامِ الْهُدَى وَالْبَيِّنَاتِ فَبَلَّغَ رَسُولَهُ رَبِّهِ، وَصَدَعَ بِأَمْرِهِ، وَأَدَّى الْحَقَّ الَّذِي عَلَيْهِ، وَتُوَفِّيَ فَقِيداً مَحْمُوداً صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ
آلِهِ وَسَلَّمَ ثُمَّ إِنَّ هَذِهِ الْأُمُورَ كُلَّهَا بِيَدِ اللَّهِ تَجْرِي إِلَى أَسَدِ بَابِهَا وَمَقَادِيرِهَا فَأَمَرَ اللَّهُ بِجَرِي إِلَى قَدَرِهِ وَقَدَرُهُ بِجَرِي إِلَى أَجَلِهِ، وَأَجَلُهُ بِجَرِي إِلَى
كِتَابِهِ وَلكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ أَمَا بَعْدَ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ اللَّهِ تَأْخِرَ أَنْجَحِهِ سَابِقَ ذِكْرِهِ خَوْبِ سَتِ وَدَرِ حَدِيثِ أَنْ أَفْزُودَنِي بِجَايِ النِّكَاحِ سَنَتِي
بِكَوَيْدِ وَعَنِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ تَنَاقَحُوا

تَمَنَّا سَلُوا تُكْثِرُوا فَإِنِّي أَبَاهِي بِكُمْ الْأُمَمَ الَّتِي يَوْمَ الْقِيَمَةِ بِنِكَاحِ دَائِمٍ دَادِمٍ مَوْلَاهُ خُودِ فَلَانِهِ رَا بِمَوْلَى مَوْلَى شَمَا فَلَانِ بِفَلَانِ مَهْرٍ

قبول کردم از جانب موكل موكل خود بغلان مهر و بهمين نحو بتزويج هميشگى بزوجيت بزن و شوئى بزنى بهمسرى و امثال اينها تا آخر قبول بهمان نحو اُنكِحْتُ موكلتى موكيل موكلكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْلَى مَوْلَى عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ اُنكِحْتُ موكلتى مِنْ مَوْلَى مَوْلَى يَا لِمَوْلَى مَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْلَى مَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ رَوْجَهُ موكلتى موكل موكلكم يا بموكل موكلك يا مَنْ موكل موكلك يا لموكل موكلك عَلَى الصَّدَاقِ قَبِلْتُ التَّرْوِيجَ لِمَوْلَى مَوْلَى عَلَى الصَّدَاقِ وَ دَر هِر يَك عَكْس

ص: 29

أُنكِحَتْ مُوَكَّلٌ مُوَكَّلَكَ مُوَكَّلَتِي يَا مَنْ مُوَكَّلَتِي يَا لِمُوَكَّلَتِي تَا آخِر

وَرُؤُوجَةٌ مُوَكَّلٌ مُوَكَّلَكَ مُوَكَّلَتِي يَا مَنْ مُوَكَّلَتِي يَا لِمُوَكَّلَتِي تَا آخِرَ وَصَمِيرَهَا مِثْلَ سَابِقِهَا أُنكِحَتْهَا إِيَاهُ يَا مَنْهُ وَ لَهُ وَرُؤُوجَتْهَا إِيَاهُ يَا مِنْهُ يَا لَهُ تَا آخِرَ قَبُولِ قَبْلَتِ النِّكَاحِ لَهُ وَقَبْلَتِ التَّرْوِيجِ لَهُ تَا آخِرَ وَ فِي جَمِيعِ أَقْسَامِ فِي إِجَابِ كَيْ ضَمِيرِ بَاشَدِ قَبُولِ بِاسْمِ ظَاهِرِ جَائِزِ اسْتِ وَ بِالعَكْسِ مِثْلًا دَرِ أُنكِحَتْهَا مِنْهُ قَبُولِ قَبْلَتِ النِّكَاحِ لِمُوَكَّلِي يَا مُوَكَّلٌ مُوَكَّلِي وَ كَذَلِكَ دَرِ أُنكِحَتْ مُوَكَّلَتِي تَا آخِرَ قَبِيلَةَ النِّكَاحِ لَهُ كَافِيَسْتِ وَ دَرِ صُورَتِ وَ كَالْتِ دَرِ تَوَكِيلِ گَاهِي مُوَكَّلِي يَا مُوَكَّلَتِي تَنهَا بگوید چُون بَعْضِي گَفْتَه اَنَدِ وَ كِيلِ از وَ كِيلِ وَ كِيلِ از خُودِ مُوَكَّلِ اسْتِ كَيْ هَمَانِ مُوَكَّلِ مُوَكَّلِ اَيْنِ وَ كِيلِ دَرِ مَرْتَبَه ثَانِيَه اسْتِ كَيْ دَرِ هَمِيْنِ صُورَتِ هَمِ أُنكِحَتْ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ وَ قَبِيلَةَ لِمُوَكَّلِي

ص: 30

گفته شود و همچنین در صورت سابقه اُنکحْتُ مُوَكَّلَتِي مُوَكَّلَكَ تا آخر

و هرگاه در طرف زوج و زوجه هر دو بوکالت در توکیل باشد چنانچه متعارف است از دهات و ایلات از طرفین وکیل معین می شود در توکیل کسی که اجراء صیغه کند که بعضی جاها صورت آنرا می نویسند و پاگیر می گویند طریق آنرا بعد از این خطبه ذکر می کنیم

ص: 31

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي رَضِعَ عَدَدَ عُرُوسِ الْفَلَاحِ بِاللُّؤْلُؤِ الْإِلَهِ - لَاءِ وَزَيْنُ أَجْنَحَةِ طَاوُسِ الْمَلِكِ بِالْحَمْرَاءِ وَالْخَضَّةِ رَاءَ مِعْطَرِ حُلَلِ الرَّيَّاحِينَ وَكَلَّلَ
الْبَسَاتِينَ بِبِخَارِ لَخْلَخَةِ الْهَوَى وَالصَّلَوَةَ وَالسَّلَامَ عَلَى رَسُولِهِ خَيْرِ الْوَرَى وَشَمْسِ الضُّحَى وَآلِهِ مَصَابِيحِ الْهُدَى وَاللَّعْنَةَ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَوْلَى
الرَّذَى أَمَا بَعْدُ فَقَدْ قَالَ جَلَّ تَبَارَكَ وَتَعَالَى وَأُنْكِحُوا الْأَيَّامِي أَلْحَ وَعَنِ النَّبِيِّ الْأَكْرَمِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَسَلَّمَ مَنْ تَزَوَّجَ أَحْرَزَ نِصْفَ دِينِهِ
فَلْيَتَّقِ اللَّهَ فِي النِّصْفِ الْآخِرِ

بنكاح دائم دادم موكله موكل خود فلانه دختر فلان را بموكل موكل شما بمهر فلان قبول نکاح دائم نمودم برای موكل موكل خود بهمین مهر

بزنی دادم یا بهمسری وزن و شوئی و غیر اینها بنحو سابق

أُنْكِحْتُ مُوَكَّلَةً مُوَكَّلِي مُوَكَّلُ مُوَكَّلِكَ

ص: 32

عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْكَلٍ وَكُلِّي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ أَنْكِحْتُ مَوْكَلَةَ مَوْكَلِي مِنْ مَوْكَلٍ مَوْكَلِكَ يَا لِمَوْكَلٍ مَوْكَلِكَ عَلَى
الْمَهْرِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْكَلٍ مَوْكَلِي عَلَى الْمَهْرِ زَوْجَةً مَوْكَلَةً مَوْكَلِي مَوْكَلٌ مَوْكَلِكَ يَا مَنْ مَوْكَلٌ مَوْكَلِكَ يَا لِمَوْكَلٍ مَوْكَلِكَ يَا بِمَوْكَلٍ مَوْكَلِكَ
عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْهُودِ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمَوْكَلٍ مَوْكَلِي عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْهُودِ أَنْكِحْتُ وَزَوْجَةً بِأَهْمِ بِهَمِينَ نَحْوَهُ ذَكَرَ شَدَّ وَدَرَّ عَكْسَ
أَنْكِحْتُ مَوْكَلٌ مَوْكَلِكَ مَوْكَلَةً مَوْكَلِي يَا لِمَوْكَلَةَ مَوْكَلِي عَلَى الصَّدَاقِ قَبُولِ مِثْلِ سَابِقِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْكَلٍ مَوْكَلِي زَوْجَةً
مَوْكَلٌ مَوْكَلِكَ مَوْكَلَهُ مَوْكَلِي يَا بِمَوْكَلَةَ مَوْكَلِي يَا مَنْ مَوْكَلَةً مَوْكَلِي يَا لِمَوْكَلَةَ مَوْكَلِي عَلَى الصَّدَاقِ قَبُولِ مِثْلِ سَابِقِ قَبِلْتُ التَّزْوِيجَ لِمَوْكَلٍ

مُوكَلِّي تا آخر وضميرها مثل سابق ها است که ذکر شد فرق نمی کند و هرگاه واسطه در وکالت زن باشد می گوید اُنْكِحْتُ مُوَكَّلَةً مُوَكَلِّي تا آخر و اگر واسطه زوج زن باشد من موكلة مُوَكَّلِكَ اينها محض تذكّر است باندك سواد عربيت و ذهن تصرف می شود کرد و هرگاه بولایت صبيّه صغيره عقد شود برای كبر بوكالت از ولی مثل وکیل پدر و جدّه پدری و در طرف قبول بوكالت از كبر بطريق مذکور بعد از این خطبه ذکر می شود و این خطبه شريفه ای است که در تزويج فاطمه زهرا سلام الله عليها منقولست که اختيار آن در جميع مجالس اجراء صيغه و در مقام اختصار خطبه جواديه که بعد نقل می شود خیلی خوب است و سزاوار است انتخاب آن

ص: 34

الْحَمْدُ لِلّٰهِ الْمَحْمُودِ بِنَمْتِهِ الْمَعْبُودِ بِقُدْرَتِهِ الْمُطَاعِ بِسَطْوَانِهِ الْمَرْهُوبِ مِنْ عَذَابِهِ الْمَرْغُوبِ إِلَيْهِ فِيمَا عِنْدَهُ التَّابِعَةُ أَمْرُهُ فِي سَمَائِهِ وَأَرْضِهِ الَّذِي خَلَقَ الْخَلْقَ بِقُدْرَتِهِ وَ مَيَّرَهُمْ بِحِكْمَتِهِ وَأَحْكَمَهُمْ بِعِزَّتِهِ وَأَعَزَّهُمْ بِدِينِهِ وَ اَكْرَمَهُمْ بِنَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ثُمَّ إِنَّ اللّٰهَ عَزَّ وَجَلَّ قَدَاحَلَ الْمُصَاهِرَةَ نَسَبًا لِأَحْقَاقًا وَ أَمْرًا مُفْتَرَضًا نُسَخَ بِهَا الْآثَامُ وَ اَوْشَحَ بِهَا الْأَرْحَامُ وَ أَلْزَمَهَا الْأَنَامَ فَقَالَ عَزَّ وَجَلَّ وَهُوَ الَّذِي خَلَقَ مِنَ الْمَاءِ بَشَرًا فَجَعَلَهُ نَسَبًا وَ صِهْرًا وَ كَانَ رَبُّكَ قَدِيرًا فَأَمَرَ اللّٰهُ يُجْرَى فِي قَضَائِهِ وَ قَضَاؤُهُ يُجْرَى إِلَيْ قَدْرِهِ وَ قَدْرُهُ يُجْرَى إِلَيْ أَجَابِهِ فَلِكُلِّ قَضَاءٍ قَدَرٌ وَ لِكُلِّ قَدَرٍ أَجَلٌ وَ لِكُلِّ أَجَلٍ كِتَابٌ يَمْحُوهُ اللّٰهُ مَا يَشَاءُ وَ يُثَبِّتُ وَ عِنْدَهُ أُمُّ الْكِتَابِ

اما بعد بهمان نحوهای سابق بنکاح دائم دادم فلانه دختر موکل خود فلان را بموکل شما بمهر فلان

قبول نکاح نمودم برای موکل خود بمهر فلان بنکاح دائم یا بزنی یا همسری یا زوجیت و امثال آنها تا آخر بهمین نحو

و اگر جده اذن داده بزنی دادم فلان نوه موکل خود فلان را بموکل شما بفلان مهر قبول نمودم برای موکل خود بهمین نحو

أُنكِحَتْ بِنْتِ مُوَكَّلِي مُوَكَّلَكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْهُودِ قَبِلْتَ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْهُودِ أُنكِحْتُ ابْنَةَ مُوَكَّلِي مِنْ مُوَكَّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ قَبِلْتُ
قَبِلْتُ تَا آخِرَ أُنكِحْتُ بِنْتِ مُوَكَّلِي لِمُوَكَّلِكَ تَا آخِرَ دَرِ عَكْسِ أَنْكِحْتُ مُوَكَّلَكَ بِنْتِ مُوَكَّلِي يَا لِبِنَّةِ مُوَكَّلِي يَا مِنْ بِنْتِ مُوَكَّلِي عَلَى الْمَهْرِ قَبِلْتُ تَا
آخِرَ يَا أَنْكَهَ أُنكِحْتُ مُوَكَّلَكَ ابْنَتَهُ مُوَكَّلِي يَا مِنْ ابْنَةِ مُوَكَّلِي يَا لِابْنَةِ مُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ قَبِلْتَ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي تَا آخِرَ زَوْجَةً بِنْتِ مُوَكَّلِي
مُوَكَّلِكُمْ عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ قَبِيلَةَ

ص: 36

لِتَزْوِجَ لِمَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ زَوْجَةً بِنْتِ مَوْلَى مِنْ مَوْلَاكَ يَا لِمَوْلَاكَ يَا بِمَوْلَاكَ تَا آخِرَ وَعَكْسَ هُمُ زَوْجَةُ مَوْلَاكَ بِنْتِ مَوْلَى يَا مِنْ بِنْتِ مَوْلَى يَا لِبِنْتِ مَوْلَى بِهِ بِنْتِ مَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمُعِينِ قَبْلُ التَّزْوِجِ لِمَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمُعِينِ وَدَرِ ضَمِيرِهَا مِثْلَ سَابِقِ اسْتِ أَنْكَحَتْهَا أَيَاةَ يَا مِنْهُ يَا لَهُ وَزَوْجَتُهَا أَيَاةَ يَا لَهُ يَا مِنْهُ تَا آخِرَ أَنْكَحَتْ الْمَوْلَى عَلَيْهَا مَوْلَاكَ يَا مِنْ مَوْلَاكَ عَلَى الْمَهْرِ قَبْلُ النِّكَاحِ لِمَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ زَوْجَةَ الْمَوْلَى عَلَيْهَا الشَّابُّ مَعْلُومٌ عَلَى الصَّدَاقِ قَبْلُ التَّزْوِجِ لِلشَّابِّ الْمَعْلُومِ عَلَى الصَّدَاقِ أَنْكَحَتْ وَزَوْجَةً بَا هَمَّ دَرِ هَمِّ مِ شُودِ مِثْلَ ائِن مَذْكَورَاتِ

و در وکالت از جد أَنْكَحَتْ اَبْتَهُ وَ لَدُ مَوْلَى مَوْلَاكَ يَا مِنْ مَوْلَاكَ يَا لِمَوْلَاكَ

عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمَوْلَى عَلَى الْمَهْرِ الْمَذْكُورِ وَكَذَا

زوجت ابنة ولد موكلی تا آخر یا آنکه زَوْجَةُ بِنْتِ وَلَدِ مَوْلَى مُوَكَّلِكَ يَا مَنْ مُوَكَّلِكَ بِمُوَكَّلِكَ تا آخر

هر جا بنت می گوید بکسر با بی تغییر و هر جا ابنة بگوید همزه را ساقط کند و در هر دو صورت اُنْكَحْتُ الْمَوْلَى عَلَيْهَا يَا اُنْكَحْتُهَا يَا وَ زَوْجَةُ الْمَوْلَى عَلَيْهَا يَا زَوْجْتُهَا كَافِيست

و در عکس اُنْكَحْتُ مُوَكَّلَكَ لِمَوْلَى عَلَيْهَا تا اَخْرَقَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي تا آخر و همچنين من المولى عليها تا آخر

و هرگاه دختر كبیره و پسر صغير كه بولایت پدر یا جد پدری پسر عقد شود بطریق مذکور بعد از این خطبه است

ص: 38

این خطبه از حضرت امام محمد تقی علیه السلام است

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ اِقْرَارًا بِبِنِعْمَتِهِ وَ لَا اِلَهَ اِلَّا اللَّهُ اِخْلَاصًا لَوْحِدَانِيَّةٍ وَ صَدَّقَ لِي اللَّهُ عَلَيَّ مُحَمَّدٍ خَيْرِ بَرِيَّتِهِ وَ الْاَسْفِيَاءِ مِنْ عَثْرَتِهِ اَمَّا بَعْدُ فَقَدْ كَانَ مِنْ فَضْلِ
اللَّهِ عَلَيَّ الْاَنَامِ اَنْ اَغْنَاهُمْ بَاِخْتِلَالِ الْحَرَامِ فَقَالَ سِدِّ بَحَانَهُ وَ اَنْكَحُوا الْاَيَامِي مِنْكُمْ وَ الصَّالِحِينَ مِنْ عِبَادِكُمْ وَ اِمَائِكُمْ اَنْ يَكُونُوا فُقَرَاءَ يُغْنِيهِمُ اللَّهُ
مِنْ فَضْلِيهِ وَ اللَّهُ وَّاسِعٌ عَلِيمٌ

وَ قَالَ رَسُولُ اللَّهِ تَنَاقَحُوا تَنَاسَلُوا تَكْتَبُوا فَاِنِّي اُبَاعِي بِكُمْ الْاُمَّمَ يَوْمَ الْقِيَمَةِ وَ لَوْ بِالسَّقَطِ

وَ اَيْضًا قَالَ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ النَّكَاحُ سُنَّتِي فَمَنْ رَغِبَ عَنْ سُنَّتِي فَلَيْسَ مِنِّي فَعَلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ شَدَّةِ رَسُولِ اللَّهِ وَ عَلَيَّ مِنْهَاجِ
اُمَمَاءِ وَ حِيِ اللَّهُ عَلَيْهِمُ السَّلَامُ تا آخر

ص: 39

بنکاح دائم و زوجیت همیشگی دادم موکله خود فلانه را بفلان ولد موکل شما بفلان مهر قبول نمودم برای ولد موکل خود ولی او بهمین مهر
و هکذا تعبیرات دیگر و در صورت اذن جد پدری بزنی دادم فلانه موکله خود را بفلان نوه موکل شما بفلان مهر قبول نمودم برای نوه موکل
خود ولی او بهمین مهر و کذا تعبیرات دیگر انکحت موکلتی و لَدُّ مُوَكِّلِكَ عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ قَبْلَتِ النِّكَاحِ لَوْلِدِ مُوَكِّلِي عَلَى الْمَهْرِ الْمَعْلُومِ
أُنكِحَتْ مُوَكِّلَتِي مِنْ وُلْدِ مُوَكِّلِكَ يَا لَوْلِدِ مُوَكِّلِكَ تَا آخِرَ وَ كَذَا زَوْجَةً مُوَكِّلَتِي وَ لَدُّ مُوَكِّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْهُودِ قَبْلَتِ التَّزْوِيجِ لَوْلِدِ مُوَكِّلِي
عَلَى الصَّدَاقِ زَوْجَةً مُوَكِّلَتِي مِنْ وُلْدِ مُوَكِّلِكَ يَا بَوْلِدِ مُوَكِّلِكَ يَا لَوْلِدِ مُوَكِّلِكَ تَا آخِرَ وَ دَرَّ عَكْسَ أُنكِحَتْ وَ لَدُّ مُوَكِّلِكَ مُوَكِّلَتِي يَا مَنْ مُوَكِّلَتِي يَا
لَمُوكِّلَتِي عَلَى الْمَهْرِ وَ كَذَا زَوْجَةً

وَأَنْكِحَتْ مُوَكَّلِي مِنَ الْمُؤَلَّى عَلَيْهِ وَ امثال آن یا آنکحتها منه و امثال آن مثل سابق ها است فرق نمی کند و بجای ولد و ولد ولد می شود بگوید من این مُوَكَّلَك یا من ابن ولد مُوَكَّلَك و امثال آنها و هر گاه دختر و پسر هر دو صغیره و بولایت پدر یا جد پدری عقد شود بنحوی که بعد از این خطبه مذکور می شود .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَلَ لَنَا لِنِكَاحٍ وَ تَدَبَّ إِلَيْهِ وَ حَرَّمَ عَلَيْنَا الزَّانَا وَ السَّفَاحَ وَ تَوَعَّدَ عَلَيْهِ وَ الصَّلَاةَ وَ السَّلَامَ عَلَى خَيْرِ مَنْ أُرْسِلَ الْكِتَابَ وَ الْحُكْمَ إِلَيْهِ وَ آلِهِ الْهُدَاةَ عَنْهُ وَ لَدَيْهِ

اما بعد فقد كان من فضل الله تا آخر وكيل پدر دختر بزوجیت دادم فلانه دختر موکل خودم فلان را بفلان پسر موکل شما فلان بمهر فلان قدر وكيل پدر پسر قبول زوجیت آن دختر را نمودم برای ولد موکل خود فلان

ص: 42

بمهر مذکور بوكالت از ولی فلانه بزنی دادم فلانه بفلان فرزند موكل شما بمهر معهود قبول نمودم برای او بهمین مهر و سایر تعبیرات هر کدام را بخواهد از نکاح و همسری و غیرها اُنکِحتُ بنتِ موکلی وَاَدْ مُوکلکَ عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ نِکَاحُهَا لُوْلِدِ مُوکلِی عَلَی الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ اُنکِحتُ بنتِ موکلی مِنْ وُلْدِ مُوکلکَ یَا لُوْلِدِ مُوکلکَ عَلَی الْمَهْرِ قَبِلْتُ النِّکَاحَ لُوْلِدِ مُوکلِی عَلَی الْمَهْرِ اُنکِحتُ ابْنَةَ مُوکلِی مِنْ ابْنِ مُوکلکَ یَا لَابْنِ مُوکلکَ تَا آخَرَ قَبِلْتُ النِّکَاحَ لِابْنِ مُوکلِی تَا آخَرَ زَوْجَةً ابْنَتُهُ مُوکلِی وَاَدْ مُوکلکَ عَلَی الْمَهْرِ قَبِلْتُ التَّرْوِیجَ لُوْلِدِ مُوکلِی عَلَی الْمَهْرِ زَوْجَةً بِنْتِ مُوکلِی مِنْ وُلْدِ یَا لُوْلِدِ یَا بُوْلِدِ قَبِلْتُ التَّرْوِیجَ لُوْلِدِ مُوکلِی دُرَّ عَکسِ زَوْجَةً وَاَدْ مُوکلکَ بِنْتِ مُوکلِی عَلَی الْمَهْرِ قَبِلْتُ التَّرْوِیجَ لُوْلِدِ مُوکلِی عَلَی الْمَهْرِ اُنکِحتُ

وَلَدَ مُوَكَّلَكَ ابْنَهُ مُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ قَبْلَتِ النِّكَاحِ لَوْلَا مِ مُوَكَّلِي عَلَى الصَّدَاقِ وَ هَكَذَا زَوْجَةٌ وَأُنكِحْتُ هَرِيكَ تَنْهَا يَا بَاهِمَ وَلَدَ مُوَكَّلِكَ مِنْ ابْنَتِهِ مُوَكَّلِي يَا ابْنَتَهُ يَا ابْنَتَهُ مُوَكَّلِي تَا آخَرَ قَبْلَتِ التَّرْوِيجِ لَوْلَا مِ مُوَكَّلِي عَلَى الْمَهْرِ وَدَهْ ضَمِيرَهَا مِثْلَ سَابِقِ اسْتَأْنِكْحَتْهُ مِنْهُ يَا أَيَاهُ يَا لَهُ زَوْجَتَا أَيَاهُ يَا بِهِ يَا مِنْهُ يَا لَهُ تَا آخَرَ أُنكِحْتُ الْمُؤَلَّى عَلَيْهَا الْمُؤَلَّى عَلَيْهِ عَلَى الصَّدَاقِ مَعْهُدُ قَبْلَتِ النِّكَاحِ لِلْمُؤَلَّى عَلَيْهِ عَلَى الصَّدَاقِ الْمَعْهُودِ زَوْجَةٌ الْمُؤَلَّى عَلَيْهَا بِالْمُؤَلَّى عَلَيْهِ عَلَى الْمَهْرِ قَبْلَتِ التَّرْوِيجِ لِلْمُؤَلَّى عَلَيْهِ عَلَى الْمَهْرِ وَبَا لِكَسِ هُمْ أُنكِحْتُ وَزَوْجَةٌ الْمُؤَلَّى عَلَيْهِ الْمُؤَلَّى عَلَيْهَا عَلَى الْمَهْرِ قَبْلَتِ النِّكَاحِ وَ التَّرْوِيجِ عَنِ الْمُؤَلَّى عَلَيْهِ عَلَى الْمَهْرِ

و در وکالت در توکیل از همان صیغه های سابقه وکالت در توکیل اخذ نماید

باب دوم : در طریقه متعه

در متعه که عقد تمنع و نکاح منقطع گفته می شود و ما بین عوام صیغه می گویند حقیقت آن با عقد دائمی در اجل و مدت داشتن فرق دارند و باید در او ذکر مدت شود بلکه وجه هم و در مدت ولو نیم ساعت بلکه کمتر هم می شود چنانچه نود ساله می شود و در صیغه های نود ساله همین که متارف شده و لو مرد هفتاد سالش باشد صیغه نود ساله می خوانند اشکال دارد خوبست بیست ساله بخوانند که نود سال شود مثلاً بیست ساله تا هفتاد سال بخوانند و فرق ها و احکام دیگر او با نکاح دائم از عدم وجوب نفقه مگر با شرط و کذا ارث نبردن مگر با شرط و حق نداشتن و غیر اینها بکتاب فقهیه رجوع شود و مخفی نماند که تجویز شده اجراء صیغه آن بآنکحْتُ وَرَوَّجْتُ وَ مَنَعْتُ وَ مَتَّعْتُ مُتَّعِدِي

ص: 45

بنفس بمفعول اول مسلّم است و بمفعول ثانی بیا و بمن از اهل عربیت یافته اند و بنفس هم معروفست پس طریق اجراء صیغه بنحو مرقوم بعد از این خطبه می شود .

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي أَجَلَّ لَنَا نِكَاحَ الْأَنْقِطَاعِ وَحَلَّ لَنَا عَقْدَ الْغُرُوبِ بِحُلِّ عَقْدِ الْمَتْعَةِ وَالْإِسْتِئْتَانِ وَالصَّلَاةِ وَالسَّلَامِ عَلَيَّ مِنْ سَنَنِ هَذِهِ السَّنَةِ لِمَزِيحِ بِهِ الْعِلَّةِ جَمِيعِ الْأَصْقَاعِ وَأَسَّسَ هَذَا الْإِسْلَامَ لِيَقْلَعَ بِهِ السَّفَاحَ فِي هَذِهِ الْمِلَّةِ فِي جَمِيعِ الْأَرْبَاعِ وَآلِهِ أَرْبَابِ الْأَنْوَاعِ .

أَمَّا بَعْدُ فَقَدْ نَزَلَ فِي كَلَامِ اللَّهِ الْمَجِيدِ فَمَا اسْتَمْتَعْتُمْ بِهِ مِنْهُنَّ فَاتَوَهَّنَّ أَجُورَهُنَّ وَرَوَى عَنِ الصَّادِقِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُسَبِّحُ لِلرَّجُلِ الْمُتَعَةَ وَمَا أَحَبُّ لِلرَّجُلِ مِنْكُمْ أَنْ يَخْرُجَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَزَوَّجَ الْمُتَعَةَ وَ لَوْ مَرَّةً وَعَنْهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَا مِنْ رَجُلٍ تَمَتَّعَ ثُمَّ اغْتَسَلَ إِلَّا خَلَقَ اللَّهُ مِنْ كُلِّ

ص: 46

فَطَرَهُ نَقَطْرٌ مِنْهُ سَبْعِينَ مَلَكًا يَسْتَغْفِرُونَ لَهُ إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ وَيَلْعَنُونَ مُتَجَنِّبِيهَا إِلَى تَقْوَمِ السَّاعَةُ وَرَوَى أَنَّهُ عَلَيْهِ السَّلَامُ سُئِلَ عَنِ الْمَتَعَةِ فَقَالَ أَكْرَهُ
الرَّجُلُ أَنْ يَخْرُجَ مِنَ الدُّنْيَا حَتَّى يَتَزَوَّجَ الْمُتَمَتَّعَةَ وَ لَوْ مَرَّةً وَعَنِ الْبَاقِرِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قُلْتُ لَهُ لِلتَّمَتُّعِ ثَوَابٌ فَقُلْتُ إِنْ كَانَ يُرِيدُ بِذَلِكَ وَجْهَ اللَّهِ تَعَالَى
وَخِلَافًا عَلَيَّ مَنْ أَنْكَرَهَا لَمْ يُكَلِّمَهَا كَلِمَةً إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ بِهَا حَسَنَتَهُ وَ لَمْ يَمُدَّ يَدَهُ إِلَيْهَا إِلَّا كَتَبَ اللَّهُ لَهُ حُسْنَهُ فَإِذَا دَنَى مِنْهَا غَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِذَلِكَ
ذَنْبًا فَإِذَا اغْتَسَلَ غَفَرَ اللَّهُ لَهُ بِقَدْرِ مَا مَرَّ مِنَ الْمَاءِ عَلَيَّ شَعْرَهُ قُلْتُ بَعْدَ الشَّعْرِ قَالَ نَعَمْ بَعْدَ الشَّعْرِ

متعه دادم موكله خود فلانه را بموكل شما فلان تا يك سال يا هفتاد سال يا نود سال هر چه هست بمباغ فلان قبول كردم از براي موكل خود
فلان در مدت مذكوره بهمين مبلغ بلكاح منقطع دادم فلانه را بفلان در فلان مدت بفلان مبلغ قبول نمودم براي فلان بهمين نحو وهكذا
بزني

انقطاعى زوجيت منقطعه و امثال أنها دادم جواب به اين نحو قبول كند مُتَعَةً موكلتى مِنْ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ
 الْمُتَعَةَ لِمُوَكَّلِي فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ يَا قَبِلْتُ التَّمْتِيعَ لِمُوَكَّلِي تَا آخِرَ قَبِلْتُ الْمُتَعَةَ وَقَبِلْتُ التَّمْتِيعَ هِر دُو خُوبَسْتِ مُتَعَةً
 موكلتى بِمُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ تَا آخِرَ قَبِلْتُ التَّمْتِيعَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا مُتَعَةً موكلتى مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي فِي
 الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ أَنْكَحْتُ موكلتى مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ النِّكَاحَ لِمُوَكَّلِي فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ وَ هَمِچْنِينَ زَوْجَتِ تَا
 آخِرَ

و در ضميرها مُتَعَتَهَا بِهِ فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ قَبِلْتُ لَهُ هَكَذَا مِنْتَهَا مِنْهُ تَا آخِرَ

و هَمِچْنِينَ أَنْكَحَتَهَا اِيَاهُ يَا مِنْهُ يَالَهُ يَا زَوْجَتَهَا اِيَاهُ يَا بِهِ يَا مِنْهُ يَا لَهُ فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ قَبِلْتُ

له هكذا ودر وكالت در توكيل از طرف زوجه يا زوج يا هر دو بهمان تفصيلاتي است كه در نكاح ذكر شد بصيغه نكاح و تزويج كه باشد بهمان صيغه ها يعنى انكحت يا زوجت موكلتي مُوكَلِّكَ ضم مي كند في المدة المعلومه با المبلغ المعلوم وصيغه منعت را بيا يا من متعدي مي كند بهمان نحو مثلا مَنَعْتَ موكلتي مُوكَلِّكَ يا من مُوكَلِّكَ يا بموكل مُوكَلِّكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ الْمُتَعَةَ لِمُوْكَلِّ هَكَذَا مَنَعْتَ مُوكَلَّهُ موكلِي مِنْ مُوكَلِّكَ تا آخر مُتَعَةً مُوكَلَّهُ موكلِي مُوكَلِّكَ تا آخر قَبِلْتُ هَكَذَا

اينها را از تفصيلات نكاح دقت نموده مطابقه كندود اجراء صيغه متعه بولايت در صغيرها كه بسيار مي شود بجهت محرميت بطريق متعه واقع ساخته مي شود بهمان نحو كه در نكاح گفته شد مثلا متعه دادم فلان دختر موكل

خودم فلان را بفلان تا فلان مدت بفلان وجه قبول کردم بهمین نحو مُتَعَةً بِنْتِ مُوَكَّلِي بِمُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلَغِ الْمَعْلُومِ قَبِلْتُ
الْمُتَعَةَ لِمُوَكَّلِي فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ مُتَعَةً بِنْتِ مُوَكَّلِي مِنْ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْهُودِهِ بِالشَّيْءِ الْمَعْهُودِ قَبِلْتُ الْمُتَعَةَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا وَ هَمِجْنِي
در اَنكَحْتُ وَ زَوْجَةً بِهَمِينِ نَحْوِ تَا آخِرِ

و در هر دو صغیر بودن متعه دادم فلانه دختر فلان موکل خود را بفلان پسر فلان موکل شما تا فلان مدت بفلان مبلغ قبول کردم برای فلان
در همین مدت بهمین مبلغ مُتَعَةً بِنْتِ مُوَكَّلِي مِنْ وُلْدِ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ قَبِلْتُ الْمُتَعَةَ لِمُوَكَّلِي فِي الْمُدَّةِ بِالْمَبْلَغِ وَ هَمِجْنِي بِوَلْدِ
مُوَكَّلِكَ يَا مِنْ ابْنِ مُوَكَّلِكَ يَا بِابْنِ مُوَكَّلِكَ تَا آخِرِ

و هرگاه در ضمن شرط داشته باشد می گوید متعه دادم فلانه را بفلان و شرط کردم نفقه دادن او را و هر

شرطی که قرار گذارده اند ذکر می کنند و در جواب قبول متعه نمودم با همان شرط

و بدان که صیغه محرمیت چیز دیگری نیست که بعضی خیال می کنند نظیر صیغه اخوت و برادری این هم صیغه باشد برای محرمیت بلکه یا نکاح دائم یا منقطع باید باشد نهایت متعارف همان نکاح منقطع و متعه می باشد و چون امر شرط کردن در او اشکالی ندارد و در ضمن صیغه نکاح منقطع شرط می شود دخول نکردن و تقبیل

نکردن و امثال آنها که ثمره آن نظر و لمس باشد آن نحو لمس که شرط عدم آن را نکرده باشند آن وقت بمقتضای شرط بر او حرام است و چیزهای دیگر که شرط شده ولی بدون شرط عدم قسمتی از آن همه قسم نظر و لمس جایز می شود این است که در زن های بزرگ برای مرهم های قبل و دبر مرد و حاجات آن مواضع صیغه کرده شود همه قسم جایز می شود و در صغیرها هم می شود صیغه او را خوانند و مدت تا نزدیک بلوغ صغیره که تلذذ بغیر وطی مثل نظر و لمس جایز

ص: 51

ممکن باشد و اثرش فعلا این باشد که مادر وجده اش بر آن محرم شوند یا دختر کبیره را مثلا برای پدر و معلمش مثلا صیغه با شرط عدم وطی مثلا بخوانند و او پدر آنجا نباشد و مدت را خیلی کم قرار دهند که با معلم که پسر آن پدر است محرم شود یا بواسطه همسفر بودن چنین کند یا کبیره را برای پسر هم سفر صیغه بخوانند و بعضی از علما صیغه متعه نمودن صغیره را ولو یک ساله و کمتر باشد تا یک روز هم کافی می دانند و قابلیت استمتاع شرط نمی دانند که اثر آن همان حصول محرمیت مادر وجده او است مثلا اول احوط است و بهر حال در بین صیغه ها با آن خصوصیات پدر یا جد پدری که ولایت دارند ملاحظه مناسبتی نمایند که بطریق فساد نباشد مداخله از بابت ولایت بلکه احوط آنست که در تعیین مهر ولو ملاحظه آن اندازه مدت متعه اندازه که خلاف شأن باشد نباشد و لو از خودشان بدهند یا مادر بدهد و بهر صیغه های این اقسام همان صیغه متعه است که ذکر شد چه در کبیرها چه در صغیرها هر کدام بهمان قسم که گفته شد که عین آن است.

باب سوم : در تزویج کنیز و غلامان و تحلیل

بدان که ممکن است عقد نکاح دائم و منقطع که متعه باشد باذن مولی و عمل مولی بلکه یک طرف آزاد و طرف دیگر کنیز یا غلام باذن مولی و آقای او و در بعضی صوران شرایط خاصه دارد و در هر يك احکام بسیار است و تحلیل هم جایز است بی نکاح و تزویج در کنیزها که آقا و مولای کنیز حلال کند و طی آن کنیز را یا تقبیل یا لمس یا هر چه را بخواهد برای کسی اما در نکاح و متعه بهمان قسم ها که صیغه ذکر شد در مثل بنت موکلی این جا می گوید بنکاح دائم دادم کنیز موکل خود فلانه را بموکل شما یا بغلام موکل شما بفلان مهر طرف قبول قبول کردم برای او بهمین مهر **أُنْكَحْتُ جَارِيَةً مُوَكَّلِي مُوَكَّلِكَ عَلَى الصَّدَاقِ قَبْلَتِ النِّكَاحِ لِمُوَكَّلِي عَلِيٍّ**

ص: 53

الصداق وهكذا صیغه های دیگر باین میزان از متعددی بمن و باو از زوجت مثلاً زَوْجَةٌ أُمَّةٌ مُوَكَّلَةٌ مُوَكَّلَكَ تا آخر و هم چنین صیغه های دیگر و در متعه کنیز و لا تعیین مدت و وجه نموده بفارسی می گوید متعه دادم کنیز کنیز موکل خود را تا آخر در عربی انکحت یا زوجت یا مُتْعَةً جَارِيَةً مُوَكَّلَةٍ مِنْ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلُغِ الْمَعْلُومِ قَبْلَ النَّكَاحِ يَا قَبْلَ التَّزْوِيجِ يَا قَبْلَ الْمُتْعَةِ لِمُوَكَّلِي فِي لِمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلُغِ الْمَعْلُومِ وَ فِي التَّزْوِيجِ كُنِيزَ بَاعِدَ مَثَلًا بَعْدَ اَزْ فَارْسِي مِي گويد اُنْكَحْتُ اُمَّةً مُوَكَّلِي عَبْدَ مُوَكَّلِكَ عَلَي الْمَهْرِ وَ هَمِچْنِيَن زَوْجَةً وَ مَنْ عَبْدٍ وَ لِعَبْدٍ وَ بَعْبِدٍ وَ دُرٌّ مَتَّعُهُ هُمْ مُتْعَةً جَارِيَةً مُوَكَّلِي مِنْ عَبْدٍ مُوَكَّلِكَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلُغِ الْمَعْلُومِ يَا بَجَاي جَارِيَه اَمِه مِي گويد و در ضميرها مثل سابق ها اُنْكَحْتَهَا مِنْهُ يَا اِيَاهِ يَالَهُ وَ زَوَّجْتُهَا اِيَاهِ يَا بِيَه يَامْنِه تا آخر و احتياط از جانب خود امه

و عبدهم وکالت نموده صیغه مثل سابق ها جاری کند اُنْكِحَتْ مُوَكَّلِكَ و غیر آنها

و اما تحلیل که حلال می شود کنیز بحلال کردن آقای او هر چه حلال کند حتی وطی بملاحظه آنکه عقد باشد وکیل مولی می گوید از جانب موکل خود فلان حلال کردم و طی فلانه کنیز او را برای موکل شما فلان قبول کردم برای موکل خود احلات وَ طَيَّ جَارِيَةً مُوَكَّلِي لِمُوَكَّلِكَ قَبْلَتْ هَكَذَا وَ بضمیرا حَلَلْتُ وَ طَيَّتْهَا لَهُ قَبْلَتْ لَهُ يَا حَلَلْتُ بجای احلات أَحَلَلْتُ دیگر بقیه مثل سابق

و در حلال کردن غیر و طی اینرا می گوید دیگر بعد از ملاحظه مسطور است تصرفات برای شخصی که قدری قوه علمیت و تصرف فی الجملة داشته باشد باختلاف مواضع از مؤنت و تشنیه و جمع و وکالت در توکیل ها و تعبیرات دیگر مناسبه سهل می شود .

ص: 55

باب چهارم : در طلاق و خلع و مبارات

بدان که شرایطی شایسته است کسانی که اجراء صیغه طلاق می کنند ملاحظه کنند که طلاق صحیح باشد چو بعضی همین که می پرسد از زوج که زوجه مانعی ندارد خیال می کنند حامله است یا نه و حال آنکه حامله بودن مانع نیست پس تحقیق حال کنند اگر حامله است مطلقاً طلاق او صحیح است چو حیض باشد چو پاك چو اوایل حمل چو او آخر و اگر حامله نیست یا شكوك است پس اگر غیر مدخوله

یا است آن هم حتی حال حیض طلاقش صحیح است و اگر مدخوله است اگر زوج سفر باشد و این قدر گذشته باشد از وقت دخول که بحسب متعارف ممکن باشد حیض شده باشد و پاك شده باشد باز صحیح است ولو در واقع حین طلاق حیض باشد و اگر حاضر باشد یا اطلاع بر حال

ص: 56

زوجه باشد استفسار شود اگر حیض می شود باید از آن پاکی که مقاربت شده حیض شده باشد و پاک شده باشد در این پاکی بعد از حیض که مقاربت نشود که طهر غیر موافقه باشد طلاق صحیح است و در حال حیض و پاکی که مقاربت شده باطل است و نفاس هم مثل حیض است و اگر حیض نمی شود مثل بعضی

بلکه بیش تر زن ها اوایل بلوغ که حیض نمی شوند تا پانزده شانزده سال و بعضی زن ها که از کل حیض نمی شوند وزن هائی که شیر می دهند و حیض نمی شوند کما هو الغالب این ها باید از وقت مقاربت سه ماه بگذرد آن وقت طلاقش صحیح است والا باطل بعد هم سه ماه عده نگاه دارد چون حیض نمی شود تا سه طهر عده او باشد و این که ما بین عوام معروف است سه ماه و ده روز بی جا است

شاید از چهار ماه و ده روز عده وفات این هم بزبان مردم رواج یافته و احوط ملاحظه سه ماه تمام است که سه سی روز باشد .

اگر چه هرگاه طلاق قبل از غروب شب اول ماه جاری شود ظاهراً شبهه نباشد در کفایت سه ماه ولو هر سه ناقص باشد و در جمیع صور يك احتیاط هم خوبست که ملاحظه کند وقتی که طلاق می دهد شب او شب نوبت خوابیدن پیش او نباشد چون از بعضی قول بحرمت نقل شده و در شرط عدل بودن دو نفر که نزد او طلاق می دهد بیش از امام جماعت احتیاط نمایند چون با ظهور فسق بعد از آن نماز صحیح است ولی طلاق اشکال پیدا می کند و اگر یائسه باشد که در غیر سادات پنجاه سال تمام و در سادات شصت سال تمام داشته باشد کما هو المشهور یا قبل از بلوغ مطلقاً مانعی ندارد طلاق تفتن و اما خلع و مبارات پس خلع در آن است که کراهت و رنجش از جانب زوجه باشد که شوهر را نخواهد و مبارات کراهت و رنجش از طرفین را در مبارات زیاد از مهر را نمی شود عوض طلاق قرار داد و در خلع زیاده هم می شود و در هر دو کمتر جایز است و تمام شرایط طلاق در هر دو معتبر است از طهر غیر مواقعه یا صبر کردن تا سه ماه از وقت

مقاربت یا حامله بودن و غیر اینها بتفصیلی که ذکر شد و حضور عدلین و احتیاطات مذکوره و بعضی مردم خیال می کنند که اختیار طلاق بدست زوج یا مجری صیغه است و می گویند طلاق خلعی بده حتی بی عوض ولی کراهت زوجه و بسا باشد که زوجه کمال میل دارد و دستگاه چینی کرده اند باینجا رسیده که مهر را صلح کند این ها ظاهر این است خلع خلع بی صیغه طلاق فائده نداشته باشد بلی بعضی بطلاق دادن و بعد صلح حق الرجوع می خواهد مثل طلاق خلی شود و اگر چه جمعی از علماء مثل محقق قمی و حجة الاسلام حاجی سید محمد باقر و آقا میرزا محمد هاشم چهار سوقی اعلی الله مقامهم و بعضی دیگر تجویز صلح حق الرجوع نمودند ولی کمال اشکال دارد و ظاهر عدم جواز است و فعلا معروف علما و محققین عصر جایز نمی دانند سیما صلحی که متعارف محررها شده که حق الرجوع را بنفقه ایام عده صلح می کنند که از جهت دیگر هم اشکال دارد

ص: 59

و بهر حال در مواردی که شرایط خلع واضح نیست چنانچه خیلی جاها چنین است خوبست صلح کند از جوجه مهر و مافی القباله را مثلاً بزوجه بشی یسیری وضمن العقد شرط کند طلاق دادن و رجوع نکردن و آنکه هر گاه بخلاف شرع رجوع کند خیار فسخ با زوجه و اگر بخواهد سخت بگیرد چیز دیگری هم بر زوج شرط کند در صورت رجوع بدادن یا فعلاً صلح کند از جانب زوج چیزی بزوجه و شرط کند گاه طلاق داد و رجوع نکرد تا عده گذشت خیار فسخ داشته باشد والا لازم باشد و در نفقه عنه هم که بخواهند ساقط باشد یا در ضمن عقد شرط کند تحمل زوجه مجاناً نفقه خود را در ایام عده یا بر پدر زوجه مثلاً یا از جانب زوجه یا پدر او مثلاً مصالحه معادل شود و شرط شود صرف مخارج عده نماید و اما صیغه طلاق اینکه متعارف است اول مطلق می گوید من کان علیه ذنب فلیستغفر الله خوبست چو آن عدلین هر گاه فسقی از آنها سر زده باشد بهمین استغفار و توبه با عدالت می شوند

ولی شرط و مقدمه و جزء مستحبی هم نیست و صیغه باین نحو است که بعد از آنی که تعیین زوج و زوجه می کنند با اسم خود و پدر مثلاً وکیل زوج در طلاق بفارسی می گوید فلانه دختر فلان زوجه موکل من فلان پسر فلان مطلق العنان و رها است زوجه موکل من از قید زوجیت پله و رها است یا سر خود و رها است زَوْجَةُ مُوَكَّلِي طَالِقٌ هِيَ طَالِقٌ الْمَرْثَةُ الْمَسْمُومَةُ عَنْ نِكَاحِ بَعْلِهَا طَالِقٌ هِيَ طَالِقٌ طَلَّقَتْ هِيَ طَالِقٌ مَرَّةً و اگر وکیل در توکیل است در فارسی زوجه موکل موکل من و عربی زوجه موکل موکلی طالق هی طالق تا آخر دیگر صور را از صور نکاح اخذ نماید مثل موکل وکلی و غیر ذالک تصرف نماید و بعضی از این تعبیرات اکتفا می توان کرد و اگر زوج مجنون باشد و پدر او وکیل کند در طلاق چنانچه تجویز کرده اند گوید فلانه زوجه فلان پسر موکل من مطلق العنان و رها است زَوْجَةُ وُلْدِ مُوَكَّلِي طَالِقٌ هِيَ طَالِقٌ

بقیه مثل سابق کافیت و در صورتی که مجتهد اذن طلاق بدهد زوجه فلان مولی علیه موکل من رها است زوجه فلان رها است زوجه
المولی علیه لموکل طالق و همان هی طالق و غیر آن هم کافیت

و اما طلاق خلع با تحقق شرایط پس هم می شود اول از طرف زوج انشاء کرد و هم از طرف زوجه مثل آنکه زوج بزوجه می گوید خالعتک
علی مهرک زوجه می گوید قبلت هکذا

و چون بنای رساله بر صیغ تو کیلیه است می گوئیم بتقدیم از طرف زوجه که متعارف است زوجه وکیل می کند در بذل مهر با هر چه باشد
برای طلاق خلع دادن و زوج هم وکیل می کند در طلاق خلع

هر گاه وکیل هر دو یکی باشد می گوید از جانب موکله خودم فلانه بذل کردم مهر و ما فی القباله زوج او را بزوجه او موکل خودم که او را
خلع کند زوجه بهمین بذل رها است زوجه بر همین بذل مختلعه است عن

قَبْلَ مَوَكَّلِي بِذَلِكَ مَهْرَهَا لِزَوْجِهَا لِيُخْلَعَهَا بِهِيَ عَلَى مَا بَدَلْتُ مَخْتَلَعَةً هِيَ طَالِقٌ وَ مَخْتَلَعَهُ رَا هَمْ بَكْسِرَ لَامٍ بِكَوَيْدِ هَمْ بِفَتْحٍ اِحْتِيَاطاً عَنْ
مَوَكَّلِي بِذَلِكَ لِمَوَكَّلِي مَا ذَكَرَ لِيُخْلَعَهَا بِهِيَ قَبْلَ عَنْ مَوَكَّلِي هِيَ عَلَى مَا بَدَلْتُ مَخْتَلَعَةً

و از اول آنچه بذل کرده از مهر یا غیر مهر ذکر می کند آن وقت ما ذکر با ما عهد و امثال آن ها کافیسست و اگر وکالت در توکیل باشد از صورت های نکاح اخذ نماید مثلاً عَنْ قَبْلَ مُوَكَّلَةٍ مُوَكَّلِي يَا لِمَوَكَّلِي مُوَكَّلِي يَاعْنِ مُوَكَّلٌ مُوَكَّلِي وَ امثال آنها و هر گاه وکیل زوجه و زوج دو تا باشد می گوید از جانب موکله خود زوجه و لان بذل کردم بموکل شما که او را طلاق خلع دهد وکیل زوج گوید زوجه موکل من بهمین بذل رها است زوجه مذکوره مختلف است و در عربی عَنْ مَوَكَّلِي بِذَلِكَ لِمَوَكَّلِكِ تا آخر جواب هِيَ عَلَى مَا بَدَلْتُ مَخْتَلَعَةً هِيَ طَالِقٌ وَ چو فارسی و چو عربی بعد از بذل

قبول کردم یا قبلت اول هم یک دفعه بگویند بعد هی علی ما بذلت که یک دفعه همان هی علی ما بذلت قبول است و خلع و طلاق و یکدفعه قبول را هم تصریح می کنند و بعد صیغه طلاق خلع را واگر اول طرف زوج باشد در وکیل هر دو طرف می گویند از جانب موکل خود خلع کردم موکله خود را بمهر او قبول کردم از جانب موکله خود و در دو وکیل وکیل زوج از جانب موکل خود خلع کردم کله شما را بمهر او قبول کردم تا آخر و اگر غیر مهر است آنچه باشد ذکر کنند

عَنْ قُبَيْلٍ مَوَكَّلِي خَالَاتٍ مَوَكَّلَتِي عَلَى مَهْرَهَا قَبِلْتُ عَنْ مَوَكَّلَتِي وَ دَر دُو وَكَيْلِ دَر اَوَّلِ خَالَاتِ مَوَكَّلَتِكَ مِي گويد ودر غير مهر علي ماذكر يا ما عهد يا ما علم مثلا و آخرش در هر دو قسم صیغه طالق گفته شود از وکیل زوج اتم است

آنچه متعارفست در وکالت نام ها که می نویسند زوجه صلح نمود مهر و فلان چیز را بزوجه بصد دینار و

شرط کرد که او را طلاق خلعی دهد خلع نمی شود بملاحظه اتصال ایجاب و قبول بلی در صیغه خلع بجای بذلت صالحت بگوید دور نیست کافی باشد

پس در وکالت نامها آن وکیل مطلق را از جانب زوجه و زوج هر دو وکیل کنند در بذل و طلاق خلع یا دو نفر را وکیل کنند در بذل و خلع تا متصل باشد

و اما صیغه مبارات آن هم بطریق خالمت در خلع بارات گفته شود زوج بزوجه گوید

باراتك بكذايا على كذا زوجه گوید قبلت در توکیل بعد از تعیین آنچه می دهد در مقام توکیل طرفین عَنْ قُبَيْلٍ مُوَكَّلِي بَارَاتٍ مُوَكَّلِي عَلَيَّ مَا ذَكَرَ قَبِيلَةَ عَنْ مُوَكَّلِي وَ بَا تَعَدُّدٍ عَنْ مُوَكَّلِي بَارَاتٍ مُوَكَّلِيكَ عَلَيَّ مَا ذَكَرَ طَرَفِ زَوْجِهِ قَبِلْتُ هَكَذَا وَ در تقدم از قبل زوجه که متعارف تر است با اتحاد وکیل هر دو فارسی می گوید از جانب موکله خود بذر کردم

ص: 65

بزوج او فلان چیز را که مبارات کند او را قبول کردم از جانب زوج زوجه مبارئه ورها است

عَنْ قُبَيْلِ مَوْلِي بَدَلْتُ مَا عَهْدَ لِرُؤُوسِهَا بِهِيَ عَلِيٌّ مَا بَدَلْتُ مُبَارَكَةً هِيَ طَالِقُ زَوْجَةِ مَوْلِي عَلِيٌّ مَا بَدَلْتُ مُبَارَكَةً هِيَ طَالِقُ الْمَرْئِ
الْمَسَاةِ طَالِقُ عَنْهَا بَدَلْتُ مَا عَلِمَ لَهُ لِيُبَارِئُهَا بِهِيَ قَبْلْتُ عَنْهُ فِي عَلِيٍّ مَا بَدَلْتُ مُبَارِئَهُ وَبَا تَعَدُّدٍ عَنْ قَبْلِ مَوْلِي بَدَلْتُ مَا ذَكَرْتُ لِرُؤُوسِهَا مَوْلِيكَ
لِيُبَارِئُهَا بِهِيَ

طرف زوج قبلت هي على ما بدلت مبارئه بي گفتن قبلت و گفتن و اگر بجای بدلت صالحت بگوید هم دور نیست کفایت

ص: 66

چون فعلاً مرجع شده و غالب معاملات را بطریق مصالحه اجراء می نمایند و ظاهر این است که از اول فتح باب این مطلب برای آن کرده اند که حق شفعه نماند و بعضی خیارات نماند و استحکام داشته باشد ولی در بسیاری از این معاملات که بعنوان مصالحه است حقیقت آن بیع و اجاره و امثال آنها است که اقرار می کند فروخته ام اجاره کرده ام با آنکه در قباله صلح نوشته ولی گاهی هم حقیقت قاصد مصالحه هستند و بهر حال صیغه صلح در خیلی جاها اوسع و بی اشکال تر است بلکه بعضی جاها حقیقت بیع مشکل است یا باطل مثل بیع کار کرد مزارع حق السبق و امثال آن ها و بعضی جاها اجاره مسامحه است و اجاره نیست مثل اجاره رعیت از مالک زرعی که کرده و موجود است و حال آنکه عین گندم و جو مثلاً از مالک است و زارع باندازه قبول می کند دخلی ببقاء عین و تملیک منفعه

ندارد که مورد اجاره است و مثل اجاره دادن باغ که میوه آن موجود است بلکه پیش از وجود هم نسبت بثمره و میوه که آن هم عین است اگرچه این را بعضی تصحیح کرده اند پس اجاره نوشتن و صیغه اجاره در زرع بپا و سر خرمن و میوه درخت که می نویسند بیخود است در این گونه امور مصالحه حق و نما و منافع تا فلان مدت را نماید و مصالحه منافع تا مدتی هم مفید فائده اجاره است چنانچه متعارف است دیگر ملاحظه کنند آنچه مصالحه می کنند ببینند قابل صلح است یا خیر نه مثل حق الرجوع که فعلاً مشهور عدم صحت است و مثل حق المطالبه که بعضی بجهت فرار از ربا تصور کرده اند که حق المطالبه را مصالحه کنند تا شش ماه مثلاً مصالحه کند بفلان قدر چون حق المطالبه حکم شرعیست قابل مصالحه نیست و در مسئله فرار از ربای قرضی طریق صحیح این است که از جانب قرض گیرنده اول مصالحه شود چند تومان مثلاً بقرض دهنده بشئی جزئی و ضمن عقد شرط کند قرض دادن فلان قدر را و مطالبه نکردن تا چند

ماه معین که حقیقت آن صلحی شود که در ضمن او شرط قرض شده باشد نه قرض که شرط کند صلح کردن چیزی را که زیاده حکمیه است و قرض یجر نفعاً بالشرط باشد که هر نحو کنند و با است دیگر آنکه صلح عقدیست برای رفع تحاذب و خصومت و در بودن مرافعه و اختلاف و نبودن می شود و مناسبت آن رفع اختلاف موجود یا ما یحتمل آن یوجد و بهر حال در معنی صلح یا رفع الخصومه که بفارسی آشتی تعبیر می کنند و مناسب آن تعدی بعن است مثلاً

صَالِحَتِكَ عَمَّا عَلِمَ كانه يَقُولُ رَفَعْتَ الْخُصُومَةَ عَنْ هَذِهِ الدَّارِ مثلاً بهذ الوجه یا تسالم و سازش با هم در مطلبی و باهم بر آمدن که این معنی جامع اول است که صالحتک یعنی سالمتک و مناسبت تعدی بعلی

صالحتک علی کذا یعنی با تو سازش و مسالمة نمودم بر فلان امر که بر او مترتب شود نقل عین یا منفعت یا حق یا اسقاط باشد و آنچه متعارفت تعدی بنفس بمعقول ثانی محل تأملست

با آنکه در نوشتن تعبیر از مورد مصالحه بمصالح عنه می شود و از وجه مصالح به و قبول کننده را مصالح له متعارفست ولو مناسب مصالح بالفتح یا متصالح است و صالحت لك متعارف نیست و چون معروفست می توان تصحیح کرد وصیغه توکیل مصالحه نمودم از جانب موکل خود فلان چیز را بفلان چیز آن طرف قبول کردم بهمین نحو عَنْ قَبْلِ مُوَكَّلِي صَالِحَةً مُوَكَّلِكَ عَمَّا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ قَبِلْتُ الصُّلْحَ لِمُوَكَّلِي عَمَّا عَلِيمٌ بِمَا عَلِيمٌ عَنْ مُوَكَّلِي صَالِحَةً مُوَكَّلِكُمْ عَلَيَّ مَا عَهَدَ قَبِلْتُ الصُّلْحَ عَنْ مُوَكَّلِي هَكَذَا

ووکیل دو طرف که باشد بعد از تعبیر تفصیلی فارسی عَنْ مُوَكَّلِي صَالِحَةً مُوَكَّلِي تا آخَرَ قَبِلْتُ الصُّلْحَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا و در مؤنث و تشبیه و جمع عَنْ مُوَكَّلِيَّتِي يَا مُوَكَّلِيَّتِي يَا مُوَكَّلِيَّتِي يَا مُوَكَّلِيَّتِي و در ضمائر و اشارات هم عَنْهُ وَعَنْهَا وَعَنْهُمَا وَعَنْهُنَّ وَعَنْهُنَّ و امثال آنها

و هر گاه شرطی در ضمن باشد می گوید از جانب موکل خود مصالحه کردم با فلان فلان چیز را بفلان چیز و شرط کردم فلان و فلان را قبول کردم برای فلان بهمین نحو عَنْ قَبْلِ مُوَكَّلِي صَالِحَةً مُوَكَّلَكَ عَمَّا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ وَ شَرَطْتُ مَا عَلِمْتُ قَبْلْتُ الصُّلْحَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا وَ أَرَّ جَانِبِ هِرُّ دُو كِه بَاشَد عَنْ قُبَيْلِ مُوَكَّلِي صَالِحَةً مُوَكَّلِي عَلَى الشَّرْطِ قَبْلْتُ الصُّلْحَ لِمُوَكَّلِي عَلَى الشَّرْطِ وَ دَر شَرَطِ ضَمْنِ صِلْحِ بَايَد مَسَائِلِ آنرا درست کنند مثلاً بعضی صلح های باولاد شرط می کند که هرگاه یکی مرد بدیگری برسد و این شرط باطلست تدبیر در اینمقام می شود که صلح کند باولاد و شرط کند صلح هر يك سهم مخصوص خود را بدیگری با شرط خیال فسخ و اگر صغیر باشد همین صلح را هم خودش بنماید و اگر کبیر باشد و دارد چنین کند آن وقت بفوت یکی مال او مال دیگری است و آن دیگری از خود شر افسخ می کند همه باو می رسد

بدانکه اجاره چیزی ملک قرار دادن منفعت آن چیز است و باین ملاحظه است که اجاره دادن غله سر پا یا درو شده و خرمن صحیح نیست که این ها عین موجود است باید بصلح یا فروختن باشد چنانچه میوه درخت و امثال آنها اجاره اش صحیح نیست بلی خود درخت پیش از میوه را بعضی تصحیح کرده اند و آنها را هم بطریق صلح نماء و منافع و امثال آنها صیغه بخوانند و خصوصیات این مسائل را از رساله ها یا سؤال از علما اخذ نمایند و در صیغه اجاره اجاره را نسبت بعین بدهند وقتی هم می نویسند مثلاً اجاره فلانی دادم فلان ملک یا فلان خانه یا نفس خود را واگر بنویسند یا بگویند اجاره داد منفعت فلان ملک یا منفعت نفس خود را غلطست و اگر بصیغه صلح منافع باشد نسبت بمنفعت می دهند که مفید اجاره است و صیغه اجاره در توکیل می گوید

از جانب موکل خود اجاره دادم بفلان فلان ملک را تا فلان موعده بمبلغ فلان آن طرف قبول کردم برای فلان در این مدت بمبلغ مذکور و هر شرایطی که هست می گویند

وَعَرَبِي مِنْ قَبْلِ مُوَكَّلِي أُجْرَةَ مُوَكَّلِكَ مَا ذُكِرَ فِي الْمُدَّةِ الْمَعْلُومَةِ بِالْمَبْلُغِ الْمَعْلُومِ قَبْلَتْ لِمُوَكَّلَتِي هَكَذَا وَكَيْلِ طَرْفَيْنِ بِنَجَايِ مُوَكَّلِكَ
موکلی می گوید و ماذکر و ما عُلِمَ و ما عُهُدَ و ما قُصِدَ همه خوب است

چنانچه في المدة المذكورة والمعلومة والمقصودة وكذا بالمبلغ المعهود يا المقصود يا المذكور همه خوب است

ص: 73

و در آن چند ملاحظه شود که بی اشکال شود یکی ایجاب و قبول که از عقود شمرده شده و قبول آنهم و قبول آنهم از متولی شود و هم از حاکم شرع در وقف های مساجد و مدارس و روضه خوانی و خیرات و غیرها و اگر وقف بر اولاد و اولاد اولاد و امثال آنها باشد از جانب موقوف علیهم که موجودند و در صغیر ولی و قیم او نیز قبول شود دیگر آنکه بقبض وقف داده شود ولو آنکه بید متولی داده شود بابت وقف یا خود واقف که متولی باشد بنا بر این بگذارد که ید او تولیت است و من باب وقف مداخله می کند و اخبار و اخطار کند و اگر اجاره و مزارعه بعنوان وقف شود بهتر خواهد بود دیگر آنکه مصرف وقف را راجع بنفس واقف قرار ندهد مثل اداء دیون واقف یا رد مظالم بلکه استیجار صوم و صلوه برای خود واقف مگر بطریق شرط مستثنی در مصارف موقوفه و خصوصیات این امور را از علماء سؤال نمایند

که بی اشکال شود دیگر قصد قربت که شاید در جمیع اقسام وقف احوط باشد و باین ملاحظه خود واقف ولو بفارسی وقف نماید که قصد قربت خود اولی است چون وقف از مستحبات مؤکده است که از جابر انصاری منقولست که در زمان حضرت رسول صلی الله علیه و آله نبود صاحب مکنتی مگر آنکه وقف می کرد چیزی را از مال خود و وکیل هم بنیابت ممکن است قصد قربت موکل خود دیگر آنکه چیز دوام داری باشد و محلل باشد نه مثل اسباب لهُو مانند دائره که دف و عربانه گویند و امثال آنها و اسباب قمار که حرام اندر حرامست و وقت هم معین نشود و الاحبس می شود دیگر در شرایط متولی هر عصر تا بشود تعیینات واضحه کند که اسباب اختلاف نشود و سایر خصوصیات از کتب فقها و سؤال از ایشان بشود اما سیغہ آن در فارسی با وکالت از جانب موکل خود وقف نمودم فلان محل را برای فلان مصرف یا فلان

اشخاص و تولیت او را مقرر داشتیم برای فلان و بعد برای فلان و با اقراض یا مجتهد جامع الشرائع یا امام جماعت

ص: 75

فلان و هر چه خصوصیات است متعرض شود و در آخرش بگوید قربة الى الله ظاهراً خوب باشد بعد از جانب متولی و حاکم شرع و یا ماذون از قبل او یا موقوف علیه قبول شود که بگوید قبول کردم بهمین نحو عن قَبْلِ موکلی وَقَفْتُ مَا عَهِدَ عَلِيٌّ مَا عَهِدَ وَ جَعَلْتُ التَّوْلِيَةَ لِمَنْ ذَكَرَ قَبْلْتُ هَكَذَا و در مؤنث و تثنيه و جمع در سابق معین شد عن موکلتی یا موکلی یا موکلاتی یا موکلاتی و در اشارات و ضمائر عن ذین یا تین یا هؤلاء یا عنه یا عنها یا عنهم یا عنهنّ و امثال آنها خود تصرف نماید در وقف مسجد و امثال آن وَقَفْتُ مَا ذَكَرَ عَلِيٌّ الْمُؤْمِنِينَ وَ الْمُؤْمِنَاتِ لِيَكُونَ مَسْجِداً لَهُمْ يَا وَقَفْتُ مَا ذَكَرَ عَلِيٌّ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِيَذْكَرَ مَصَائِبِهِ وَاقَامَةَ عَزَائِهِ يَا عَنْ مُوْكَلِي وَقَفْتُ مَا ذَكَرَ عَلِيٌّ أَوْلَادِي ثُمَّ أَوْلَادُ أَوْلَادِهِمْ وَ جَعَلْتُ التَّوْلِيَةَ لِنَفْسِي ثُمَّ لِفُلَانٍ دِيْغَرَ أَنهَا رَا خُود تَصْرَف نَمَايِد و طَرْف قَبُول قَبْلَت هَكَذَا

و وقف مساجد و مدارس و غیرها هم راجع می شود بوقف بر مؤمنین و مؤمنات و طلاب و غیر آنها اگر چه وقف برای مصرف مساجد و مدارس و تعمیرات مثلاً لازم نکرده باشخاص برخوردار و چون وقف را بملکیت بمعنائی راجع نموده اند ارجاع بوقف بر اشخاص می شود ولی بر وقف کنندگان و صیغه خوانان آن لازم نیست تحقیقات خصوصیات وقف و آنکه فك ملك است یا تملیک خاص و غیر آنها همین مفهوم و معنای عرفی که خودشان می فهمند از وقف بر فلان محل یا فلان مصرف یا برای مسجد بودن و امثال آن صحیح است و بنابراین وَقَفْتُ مَا عَهْدَ لِمَا عَهْدِ بِلَامِ هَمْ تَصَحِيحٌ مِي شُود و در صیغه وقف و وقت بتشدید و اوقفتُ بباب افعال بلکه حبست و سببت ابداً یا دائماً خوبست بچند

تعبیر هم مناسب است

ص: 77

باب هشتم : در سکنی و عمری و رقبی و حبس

که قریب بوقفند و اینها منقطع الاخر می شود و وقف باید ابدی باشد و سکنی مسکن دادن خانه و اطاق و نحو آنها است بکسی تا مدتی می گویند سکنی دادم فلان مکان را تا فلان وقت بتو آن طرف گوید قبول کردم و در وکالت از جانت موکل خود فلان سکنی دادم تا آخر

و در عربی **أَسَّ كُنْتُكَ الدَّارِ المَعهُودَةِ إِلَى المُدَّةِ المَعْلُومَةِ قَبُولَ قَبِلْتُ هَكَذَا وَ دُرُّ تَوَكِيلَ عَن مَوْكِلِي أَسَّ كُنْتُ مَوْكِلِكَ مَا عَهْدَ إِلَيَّ مَا عَهْدَ قَبِلْتُ**
عَن مَوْكِلِي وَ يَكُ وَ كِيلُ هِر دُو أَسَّ كُنْتُ مَوْكِلِي مِي گويد و بعد از صيغه لازم می شود نمی تواند اخراج او کند و سکنی مختص بمسکونا
تست و مدة العمر احدهما را هم تجویز نموده اند

ص: 78

و اما عمری و رقبی و حبس در منقول و غیر منقول می شود از زمین زراعت و حیوان مثل قاطر واسب و غیرهما و عمری حبس موقت بعمر یکی از طرفین است و رقبی و حبس چنین نیست بلکه رقبی آنست که مدت معین شود نه مادام العمر در عمری می گوید عمری دادم این خانه یا زمین یا حیوان را مدت عمر شما یا عمر خودم هر کدام باقی باشد آنطرف قبول کردم در وکالت عَنْ مُوَكَّلِي أَعْمَرَ مُوَكَّلِكَ مَا عِنْدَهُ مُدَّةَ عُمَرِ مُوَكَّلِكَ يَا مُدَّةَ عُمَرِ مُوَكَّلِي قَبُولِ قَبِلْتُ لِمُوَكَّلِي وَ دُرُّ رَقْبِي أَرَقَبْتُ مُوَكَّلِكَ هَذَا الَّتِي سَيَتَّةً مِثْلًا قَبُولِ قَبِلْتُ هَكَذَا در فارسی هم رقبی دادم فلان چیز را تا فلان وقت آن طرف قبول کردم وکیل طرفین عن موکلی ارقبت موکلی تا آخر

و اما حبس پس او عمده است و فعلا معمول است و او اعم از مسکونات و غیر مسکونات منقول و غیر منقول برای شخصی یا برای سبیل الله و مسجد و روضه خوانی و خیرات

از آب یخ و غیر آنها و بوقت معین می شود و مادام العمر شخصی هم تجویز کرده اند و مادام البقاء آن چیز مثل حیوان تا هست برای سقنائی بلکه حبس ابدی هم نظیر وقف تجویز شده و صیغه آن بفارسی حبس نمودم فلان چیز را برای فلان مطلب یا فلان شخص تا فلان وقت هر کدام هست اسم می برد قبول کردم و طرف قبول نظیر وقف محبوس علیه و متولی و حاکم شرع و عبری

حَبَسْتُ مَا ذَكَرَ عَلَيَّ مَا ذَكَرَ يَا مَا عَهْدُ وَ أَمْثَالُ أَنْ قَبِلْتُ هَكَذَا

و در حبست بتشدید و تخفیف و توکیلات بهمان نحو ها که در نکاح و غیره ذکر شد

ص: 80

بدان که بیع های چند هست یا در جاهلیت بوده یا حال هم عوام که ملتفت نیستند معامله می کنند و در شریعت حرام است مثل بیع ملاقیح که فروختن بچه در شکم کنیز یا حیوان باشد که حال هم بعضی می کنند و باطل است و بیع مضامین که فروختن نطفه در صلب عبد یا شتر نر مثلاً و بیع حصات که ریگ بیندازند بجامه ها مثلاً هر کدام خورد مال تو بفلان وجه و بیع ملامسه که بفروشد بی مشاهده مشتری که هر چه لمس نمودی و دست با و گذاری مال تو بفلان وجه و بیع نابذه که مشتری بگوید اگر فلان چیز را انداختی و بمن رسید مال من است بفلان وجه و بیع متعلق بر شرط مثلاً فروختم اگر فلانی بیاید و امثال آنها که اصل بیع معلق بشرط باشد نه آنکه شرط در ضمن بیع شود که آن صحیح است مثل فروختم و شرط کردم فلان عمل را با شرط کردم خیار فسخ را و امثال آنها که شرط ضمن العقد غیر از

معلق بودنست که فرموده اند در حقیقت انشاء ندارد و جرم در وقوع معامله نیست و مثل بیع کالی بکالی که فروختن دین بدین باشد مثل آنکه فروختن دینی که برده تو یا فلانی دارم یا فروختن آن دینی را که تاده یا هشت ماه باشد بغلان ماه و متعارف فعلی آنکه چیزی را سلف بخرد که پولش را هم در آن موعد بدهد همین کالی بکالی می شود که هیچ کدام نقد نیست و اینها را باطل می دانند که لابد باید یک طرف نقد باشد بلی بیع کلی بکالی مثل فروختن صد من گندم سفیده بده تومان که هیچ کدام مشخص نباشد این نسیه بنسیه و دین بدین نیست و مثل بیع مزاینه و محاقله که فروختن خرما بر درخت را بعد از تخمین بخرما از همان درخت یا غیر آن و فروختن زراعت در خوشه بعد از تخمین مقداری از حاصل خودان زراعت یا غیر آن و ملحق کرده اند بآن میوه های دیگر حتی فروختن زردآلو بر درخت را بقیسی باطل دانسته اند و اینها را بطریق صلح می شود صورتی داد اما بیع های صحیحه که صیغ آنها بعضی

اختلافات دارد اقسامیست اگر چه هم در آنها هم می شود بطلان باعتبار ربا یا صرف بی قبض مجلس که این ها تفصیلی دارد که از فقها باید اخذ کرد اول بیع نقدی چو در عین باشد هر دو مثل فروختم آن چیز را بفلان چیز مثلاً این عبارات بان کتاب یا این خانه را بآن ملک یا بپول های معینه یا هر دو کلی مثل فروختم صدمن گندم بده تومان که این هم تقدیست یا یکی عین دیگری کلی مثل فروختم این چیز را بده تومان در عربی گوید در توکیل عن وکیلی بیعت مَوَکَلکَ ما علم بما علم طرف خریدار اشتریت هکذا یا قبلت هکذا و کافیت بعد از معلوم کردن ثمن و مضمن و خصوصیات بعث و جواب اشتریت ولی هر دو وقف کنند و اینکه متعارفست در عوام از دلال و غیر آن که

می گوید بعث و آنطرف اشتریت و هر دو بحرکت و ضم تاء غلط می شود بنا بر آنکه وقف بحرکت را جائز ندانسته اند اگر چه می شود اصل معامله را تصحیح کرد بکفایت هر لفظ دال بر رضایشان و انشاء معامله ولو غلط باشد و در بیع نقدی با شرط مثل بیع شرط متعارف می گوید فروختم از جانب

موکل خود فلان چیز را بفلانی بفلان وجه و شرط کردم که هر گاه تا فلان موعده رد بمثل ثمن کرد مختار بر فسخ باشد آنطرف خریدم بهمین نحو عن قبل موکلی بعت ما ذکر بما ذکر علی الشرط قبلت هكذا یا اشتريت هكذا بعث ما عهد بما عهد و شرطت ما ذکر اشتريت هكذا وقبلت الشرط دیگر بیع نسیه است که مبیع معین و موجود و او کلی باشد مدت نداشته باشد و ثمن مدت و اجل داشته باشد که معین باشد بنابراین بعضی معاملات که چیزی را می خرد و شرط کند پولش را مدتی بعد بدهد بی تعیین باطل می شود حتی تعیین وقت غله یا آمدن حاج و امثال آنها را باطل می دانند و تعیین تحقیقی می خواهد مثل سه ماه یا صد و بیستم یا عید و امثال آن ولی غالب این معاملات بازار که نسیه می گویند در حقیقت نسیه و مؤجل نیست بلکه حالست که هر وقت بخواهد مطالبه کند می تواند و بنابر مدارا می باشد و در مدارا می باشد و در صیغه بیع نسیه می گوید فروختم فلان چیز را بده تومان که سه ماه دیگر مثلا بدهد

خریدم بهمین نحو و در وکالت و عربی عَنْ قَبْلِ مُوَكَّلِي بِيَعْتُ مُوَكَّلَكَ مَا عَلِمَ بِمَا عَلِمَ وَاجَلَّتْ فِي الثَّمَنِ إِلَى الْمُدَّةِ الْمَعهُودَةِ قَبُولِ اشْتَرَيْتَ هَكَذَا يَا اشْتَرَيْتُ مَا ذَكَرَ بِمَا ذَكَرَ عَلَيَّ مَا ذَكَرَ يَا قَبِلْتُ هَكَذَا دِيْغَر بِيَع سَلْف اسْت كه سلْم نيز گویند وعينه بكسر عين هم يك معنى او این است و آن این است كه چیز برا فروشنده بر دمه می فروشد كه چند ماه دیگر مثلا تریاك را نودم گندم را صد و بیستم بدهد بوجه نقد كه وجه باید نقد باشد و این بیع سلف گاهی ایجاب از مشتری است و قبول از بایع می گوید سلف خریدم صد من گندم سفید مثلا یا هر چه هست بگویند كه در فلان جا داده شود بده تومان بایع گویند قبول كردم و فروختم آن مبيع مسلم فيه می شود و ثمن مسلم به در تعبیرات فقها و عربی با توكيل می گویند عَنْ مُوَكَّلِي اَسْلَفْتُ مُوَكَّلَكَ فِيمَا ذَكَرَ بِمَا ذَكَرَ مِنَ الْوَجْهِ وَكَيْلُ بَايَعٍ قَبِلْتُ عَنْ مُوَكَّلِي هَكَذَا

یا در ایجاب اَسْلَمْتُ اِلَى مُوَكَّلِكَ فِيمَا ذَكَرَ بِمَا

ذکر قبلت هکذا و گاهی ایجاب از بایع می گوید فروختم صد من گندم مثلاً که صدو بیستم بدهم بفلان وجه آنطرف خریدم بهمین نحو در توکیل عَنْ قَبْلِ مُوَكَّلِي بِعْتُ مُوَكَّلَكَ مَا ذَكَرَ إِلَيَّ مَا ذَكَرَ بِمَا ذَكَرَ اشْتَرَيْتَ هَكَذَا وَ وَاكِلٍ طَرَفَيْنِ أَسَدٌ لَفْتُ مُوَكَّلِي يَا أَسَدٌ لَمَتِ إِلَيَّ مُوَكَّلِي يَا بَعْتُ مُوَكَّلِي تا آخر دیگر بیع مرابحه است که راس المال می گویند و باید خرید معین شود با خصوصیات که مثلاً مدت داشته یا خصوصیات دیگر گفته شود و بعضی تقلبات بازاری موجب فساد معامله یا عدم لزوم بالا اقل عصیان است و صیغه آن می گوید فروختم باین نحو خرید و ده و نیم نفع او خریدم بهمین نحو در عربی با وکالت عَنْ مُوَكَّلِي بِعْتُ مَا ذَكَرَ بِمَا اشْتَرَى وَ رِبْحِ مَا ذَكَرَ از طرف مشتری اشْتَرَيْتَ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا يَا بَعْتُ بِمَا قَامَ عَلَيَّ مُوَكَّلِي وَ رِبْحِ مَا ذَكَرَ اشْتَرَيْتَ يَا قَبِلْتُ هَكَذَا يَا بَعْتُ بِرَأْسِ الْمَالِ وَ رِبْحِ مَا ذَكَرَ قَبِلْتُ هَكَذَا يَا اشْتَرَيْتَ لکن در تعبیر اول اجرت

دلایل و حمال و غیر آنها را نمی شود حساب کند که همان وجهی که بآن خریده ما اشتری می باشد و در تعبیر دوم که بما قام باشد آن خرج ها را می تواند جزء کند ولی زحمات و کارهای خودش مشکلیست چنانچه در سیم که براس المال باشد اشکالست پس بهتر آن است که متعرض این خصوصیات شوند دیگر بیع تولیه است که مساوی بفروشد بی نفع و ضرر می گوید عَنْ مُوَكَّلِي بَعْتُ بِمَا اشْتَرِيْتُ بِمَا قام عليه اشتریت هکذا و این بیع تولیه در ثمن نقد بی اشکالست و در غیر آن اشکالی دارد دیگر بیع مواضعه است که بکمتر از راس المال باشد و صیغه آن مثل مرابحه است و بجای و ربح و کسر می گوید مثلاً در توکیل بیعت بِمَا قامَ عَلَيَّ مُوَكَّلِي وَ كَسْرٍ مَا ذَكَرَ جَوَابِ اشْتَرَيْتَ هَكَذَا و بهتر ترک این معامله است که قول بحرمت نقل شده دیگر بیع مساومه است که همین بیع های متعارفی بی اخبار برأس المال باشد و از همه بهتر است صیغه آن بِعْتُ مَا ذَكَرَ بِمَا ذَكَرَ اشْتَرَيْتَ هَكَذَا

باب دهم : در ضمان وكفاله وحواله و شرکت و مضاربه

ضمان نقل از ذمه بذمه است که آنچه بر ذمه مدیون بود بذمه ضامن تعلق می گیرد پس این ضمانت ها که اگر نداد من ضامنم یا می دهم یا بر ذمه من ضمان نمی آورد و در لزوم آن شرط کرده اند ضامن چیز دار یا با اعتبار باشد و صیغه آن در فارسی ضامن شدم این وجهی را که طلب داری از فلان طلب کار گوید قبول کردم و امثال آنها در تَوَكَّلَ عَنْ مَوْكَلِي ضَمِنْتُ لِمَوْكَلِكَ مَا يَسَّ تَحَقُّهُ فِي ذِمَّةٍ مِنْ ذِكْرِ مِنَ الدَّيْنِ الْمَعْهُودِ قَبْلُ هَكَذَا و كفاله تعهد نفس است نه مال که كفيل متعهد می شود حاضر نمودن مدیون و مدعی علیه را هر وقت مطالب و مدعی و صاحب حتی که مكفول له می گویند او را بخواهد و كفالت را مکروه دانسته اند حدیث است الكفالة

خَسَارَةَ غَرَامَةٍ نِدَامَةً وَلِي ضَمَانَتِ از اخبار رجحان او نقل شده و احوط در كفالت موجهه بودن است گوید كفيل شدم تا فلان وقت با مطالبه تو اورا حاضر كنم مكفول له قبول كند عربی با توكيل عَنْ مُوَكَّلِي تَكْفَلْتُ لِمُوَكَّلِكَ إِحْصَارَةً إِلَى الْوَقْتِ الْمَعْهُودِ قَبِلْتُ هَكَذَا يَا ضَمِنْتُ إِحْصَارَهُ يَا الْتَزَمْتُ وَامثال آنها و دريك و كیل هر دو بجای لِمُوَكَّلِكَ لِمُوَكَّلِي و حواله هم نقل از ذمه است بدمه دیگری و قدر متیقن او جائی است كه ذمه آن دیگری مشغول باشد یعنی آنكس كه حواله می كند طلب كار باشد از کسی كه سر او حواله می كند و حواله بر بری الذمه موكول بتقلید از مجوز است مثلاً وصیغه آن در فارسی معلومست

و عربی با توكيل عَنْ مُوَكَّلِي أَحَلَّتْ مُوَكَّلِكَ يَا مُوَكَّلِي كه در وکیل طرفین باشد علی المعهود بما عهد قبلت هكذا و رضای هر سه شرط است

و اما شرکت پس معامله ایست كه عمده در آن ممزوج کردن سرمایه است یا عین پول و امثال آنرا مخلوط کردن

که از هم متمیز نباشد یا بطریق اشاعه جنسی را احدهما بدیگری بفروشد یا بی اختیار داخل هم شود و از این باب است که بارث مالی منتقل بچند نفر شود و بسیاری از شرکت ها که مردم می کنند باطلست مثل آنکه چند نفر دلاک در يك حمام بشرکت کار می کنند که شرکت عملست این باطلست بلکه هر کدام هر چه کار کرده مزد آن از خودش می باشد و همچنین هر گاه دو نفر قرار بگذارند هر کدام هر چه هر جا پیدا کردند شرکت باشد باطلست دخل هر کسی با خودش می باشد و همچنین فروختن حق شرکت که متعارف شده مالی ممزوج می کنند یا قسمتی دیگر شريك می شود آن وقت یکی حق شرکت بدیگری می فروشد بزیاده از مال خود که در حقیقت نفع مالش می شود این هم باطلست اگر بعد از چندی شرکت و حصول نفع قطعاً في الجملة حق در سهم خود از جنس مشترك و نفع را مصالحه کند بنقدی و وجهی ولو زیاد تر از معادل و قرار بگذارند ماهانه مثلاً داده شود می شود صحیح کرد و احکام شرکت

بسیار است و صیغه آن بهر تعبیری که باشد کافیهست مثل آنکه هر دو بگویند شریک شدیم باین سرمایه و این نحو بعبیری تشار کنایا در وکالت عَنْ قَبْلِ مَوْلَى تَشَارَكْتُ مَعَ مَوْلَاكَ أَنْ يَكُنَّ مَوْلَى شَرِيكَكَ فِي الْمَالِ الْمَعْهُودِ أَنْ يَكُنَّ قَبْلَهُ وَ چون عقد جایز است چندان دقتی نیست و نمی شود در مال مشترك مساوی یکی زیاد تر نفع بردارد بلکه نفع مطابق مالست بلی برای عمل جدا منظور آورند ممکن است اما مضاربه که قراض هم می گویند و ما بین مردم می گویند فلانی مضارب کارکن فلانست که مایه را شخصی می دهد بدیگری که از برایش معاملات کند و دخل و نفع را مثلا نصف کنند و شرط کرده اند که باید نقدی باشد که پول باشد بدهد نه جنس و صیغه آن ضارب بنت و قارضت جایز است در فارسی در توکیل می گویند از جانت موکل خود مضاربه کردم با موکل شما فلان بفلان وجه که تجارت نماید و دخل آن بالمناصفه باشد آن

طرف قبول کردم بهمین نحو عَنْ قَبْلِ مَوْلَى قَارِضْتُ مَوْلَاكَ عَلَى مَا ذَكَرْتُ قَبْلْتُ لِمَوْلَى هَكَذَا يَا بَجَايَ قَارِضْتُ ضَارِبَت

اشاره

که مزارعه است که مالک یا زارع مقرر می دارد در زمین زراعت کند و نصف یا ثلث یا نحو دیگر از زارع و بقیه از مالک و این در املاک و مزارع است که حاصل مشاع می شود و مدت را هم معین کنند و محل هم قابل انتفاع زرع باشد اول بفارسی می گوید در توکیل از جانب موکل خود معامله نمودم با موکل شما برای زمین معین و زراعت آن در فلان مدت بنصف یا هرچه قرار گذارده اند آن طرف هم قبول می کند بعربی

عَنْ مُوَكَّلِي عَامَلْتُ مُوَكَّلَكَ عَلَى الْأَرْضِ الْمَعْلُومَةِ فِي الْمُدَّةِ الْمَلُومَةِ عَلَى مَا عَيَّنُّ أَنْظَرَفَ قَبْلْتُ لِمُوَكَّلِي هَكَذَا يَا بگوید زارعت مُوَكَّلَكَ عَلَى مَأْذَرَ آن طرف قَبْلْتُ ولى اول خصوصیات را از قبیل خدمات زراعت و گاو و خصوصیات دیگر کدام با ارباب کدام با زارع معین کند آن وقت اجراء

صیغه شود و مساقات معامله بر درختان کشته شده میوه دهنده است از ماده سقی و آب دادن است و در درختانی که مقصود برگ آن است مثل توت ابریشم و حناء و آنها که مقصود چوب است مثل کبوده و چنار اشکال است باین عقد و او هم نظیر مزارعه است و بنصف میوه یا زیاد تر یا کمتر معین می کند می گوید خودش که باشد مساقات دادم این باغ را بتو که تو جهات و آب دادن و اموراتی که معین کند متحمل شوی بنصف آنطرف قبول کردم و وکیل از جانب موکل خود و بموکل تو و بعربی عن موکلی سَاقِيْتُ مُوَكِّلِكَ مَا عَلِمْتُ فِيْمَا عَلِمَ عَلِيٌّ مَا عَلِمَ أَنطرف قَبِلْتُ الْمُسَاقَاتِ هَكَذَا

بدانکه عقود و ایقاعات غیر از آنچه متعرض شدیم هست که بیست و نه عقد گفته اند شانزده عقد لازم از دو طرف بیع و صلح و اجاره و مزارعه و مساقات و نکاح و وقف و صدقه و عمری و تجنیس و ضمان و حواله و کفاله و سبق و رمایه و ضمان جزیره و ده عقد جایز از طرفین
جعله شرکه مضاربه و دیعه

عاریه قرض و هبه و وکالت و وصیت و سه عقد لازم از یک طرف رهن که از طرف راهن لازم است و خلع و مبارات که از طرق با زوج لازم است اولاد زوجه تواند رجوع ببذل کند بعد از آن زوج هم تواند رجوع بکند و ایقاعات را سیزده شمرده اند طلاق و رجوع ظهار ایلاء لعان عنق تدبیر یمین نذر عهد حجر شفعه حکم و بعضی اختلافات و اشکالات در اینها است

و چون در غیر آنچه ذکر کردیم چندان حاجتی نیست مثل سبق و رمایه و ضمان جریره و در مثل و دیعه و عاریه بنابر اجراء صیغه نیست لذا متعرض آنها بتفصیل نشدیم بلی در قرض بعضی صیغه شرط کرده اند همان قرض دادم و قبول کردم کافیهست

و در توکیل عَنْ مُوَكَّلِي أَقْرَضْتُ مُوَكَّلَكَ أَنْظِرْ قَبْلْتَ كَافِيست و با مدت و بی مدت هم جایز است بلی در قرض اگر بخواهیم رباء قرضی را رفع کنیم سابق اشاره کردیم سالم ترین آن این است که قرض گیرنده مصالحه کند

چیزی بقرض دهنده و شرط کند در ضمن عقد صلح که او فلان قدر قرض باین بدهد و تا چند ماه مطالبه نکند و صیغه آن بعد از فارسی در توکیل

عن موكلي صالحه موكلكَ عما ذكر بما ذكر و شرطت ما ذكر قبلت هكذا

و ضمان جزیره غیر از صیغه اخوتست که این زمان ها معروفست بلکه صیغه ایست که ما بین دو نفر معاهده می شود تعهدات هر يك بر دیگری از دیه و غیر آن وارث بردن از یکدیگر

و در اول اسلام چون مسلمین کم بودند این عقدر واجی پیدا کرد که از یکدیگر ارث هم ببرند و صیغه آن باین نحو است

عاقداك على أن تنصُرني و انصرك و تدفع عني و ادفع عنك و تُعقل عني و اعقل عنك و ترثني و ارثك آن طرف بگوید قبلت هكذا

ص: 95

و اما صیغه اخوت که ما بین شیعیان رواجی دارد سیما روز قدیر در حرم امیر المؤمنین علیه السلام و با هم برادری می کنند و اصل آن از زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله است که میان اصحاب برادری مقرر فرمود و امیرالمؤمنین علیه السلام را برادر خود قرار داد و عمده این است که برادرانه باهم سلوک کنند در دعا و زیارت و شفاعت بیاد یکدیگر باشند و صیغه آن اینست اخیتک فی الله و صافحتک فی الله و صافیئتک فی الله و عاهدت الله و ملئکتہ و رسلہ و کتبہ و ائمتہ علی انی ان کنت من اهل الجنة و الشفاعة و اذن لی الدخول فیها لا ادخلها الا و انت معی یعنی برادر شدم با تو در راه خدا و مصافحه کردم با تو در راه خدا و صاف کردم محبت خود را با تو در راه خدا و عهد کردم با خداوند و ملئکه او و پیغمبران او و کتاب های او و امامان او بر اینکه اگر بوده باشم من از اهل بهشت و شفاعت و مأذون شوم در دخول در آن داخل نشوم در وی مگر در حالتی که تو با من باشی پس برادر کوچک بگوید

قَبِلْتُ وَاسْقَطْتَ عَنْكَ جَمِيعَ حُقُوقِ الْأَخُوَّةِ مَا خَلَا الدَّعَاءَ وَالزِّيَارَةَ وَالشَّفَاعَةَ

یعنی قبول کردم برادریرا بآن قسم و ساقط کردم از تو حقوق برادریرا سوای دعا و زیارت و شفاعت را و بفارسی و غیر آن نیز جایز است
خاتمه

در اقاله بدان که در عقد هائی که معامله مالیه است از قبیل بیع و اجاره و مزارعه و مساقات و غیر آنها اقاله را تجویز یعنی فسخ کردن
هر دو طرف بتراضی و صیغه آن در فارسی هر کدام می گوید فسخ کردم و در عربی هر دو

تَقَاسَمَ خَنَايَا وَكَيْلُهَا عَنْ قَبْلِ مُوَكَّلِي تَقَاسَمَ خَنَايَا يَكِي بگويد فَسَخَتْ الْبَيْعَ الْمَعْهُودِ يَاهِرَ مَعَامَلَه دِيْگَرِ كِه بَاشَد اَن طَرَف قَبْلَتِ الْفَسْخِ
و حَقِيقَتاً اَقَالَه قَبُول كَرْدَن پَشِيْمَانِي طَرَف مَقَابِلِ اسْت بَرَهْم زدن حَدِيثِ اسْت هَر بِنْدَه مَسْلَمِي كِه اَقَالَه كِنْد مَسْلَمَانِي رَا دَر بِيْعِي كِنْد وَ بَر
طَرَف كِنْد خَدَا لَغْزَش اَو رَا دَر قِيَامَتِ اَقَالَ اللهُ عَثَرَ تَنَافِي جَمِيعِ اُمُورِنَا

ص: 97

و بدانکه در این رساله بنا بر رجوع بصیغ العقودها که نوشته اند نبود هر گاه در صبیغ اختلا فی دارد اشکالی نیست

چو در اینها هر تعبیری که مطلب را در تکلم انسانی ظاهر نماید کافیهست و مثل قرآن و ذکر حفظ کردن و خواندن نیست

و این ها که نوشته شد برای آسانی و آنان که عربیت کامله ندارند یا تصرف زیاد ندارند بطریق واضح بدست آمدن است و غالباً نکاتی که باید ملاحظه شود اشاره شد .

ص: 98

صیغه توبه اگرچه ظاهر صیغه توبه به اتوب الی الله و امثال آن و استغفار طلب آمرزش و صیغه او استغفر الله و نحو آن است

ولی صیغه جامعه این نحو خوبست و دارای استغفار و اظهار پشیمانی و عزم بر ترک باشد

اسْتَغْفِرَ اللَّهُ الَّذِي لَا إِلَهَ إِلَّا هُوَ الْحَيُّ الْقَيُّومُ الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ ذُو الْجَلَالِ وَالْإِكْرَامِ مِنْ جَمِيعِ الذَّنُوبِ وَالْأَثَامِ صَدِّغَايِرِهَا وَكِبَائِرِهَا ظَوَاهِرِهَا وَ
بِوَاطِنِهَا وَاتَّوْبُ إِلَيْهِ اللَّهُمَّ إِنِّي نَادِمٌ عَلَى مَا سَلَفَ وَعَازِمٌ أَنْ لَا أَعُودَ إِلَيْهَا فَاعْفِرْ لِي وَتُبْ عَلَيَّ وَعَصِمْنِي أَنْتَ التَّوَابُ الرَّحِيمُ

پایان کتاب عقود و ایقاعات

اقل خلق الله حبيب الله

التماس دعا دارم

ص: 99

بسمه تعالی

جَاهِدُوا بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ إِنْ كُنْتُمْ تَعْلَمُونَ

با اموال و جان های خود، در راه خدا جهاد نمایید، این برای شما بهتر است اگر بدانید.

(توبه : 41)

چند سالی است که مرکز تحقیقات رایانه ای قائمیه موفق به تولید نرم افزارهای تلفن همراه، کتابخانه های دیجیتالی و عرضه آن به صورت رایگان شده است. این مرکز کاملاً مردمی بوده و با هدایا و نذورات و موقوفات و تخصیص سهم مبارك امام علیه السلام پشتیبانی می شود.

برای خدمت رسانی بیشتر شما هم می توانید در هر کجا که هستید به جمع افراد خیراندیش مرکز بپیوندید.

آیا می دانید هر پولی لایق خرج شدن در راه اهلبیت علیهم السلام نیست؟

و هر شخصی این توفیق را نخواهد داشت؟

به شما تبریک میگوئیم.

شماره کارت :

6104-3388-0008-7732

شماره حساب بانک ملت :

9586839652

شماره حساب شبا :

IR390120020000009586839652

به نام : (موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه)

مبالغ هدیه خود را واریز نمایید.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آبا ده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک 129/34 - طبقه اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: 03134490125

دفتر تهران: 021 - 88318722

بازرگانی و فروش: 09132000109

امور کاربران: 09132000109



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

